

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال نوزدهم، شماره اول، بهار ۱۴۰۲ Scopus

صص ۳۰۶ - ۲۶۹

## تنهایی استراتژیک تاریخی ایران و سیاست خارجی غیردولتی: از نفرین جغرافیا تا مخمصه ژئوپلیتیک

دکتر آرش رئیس‌نژاد\* - استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۴

DOR:20.1001.1.17354331.1402.19.69.10.1

### چکیده

نوشته پیش‌رو به دنبال ریشه‌های سیاست خارجی غیردولتی ایران با کاوش جغرافیا و تاریخ ویژه این کشور است. "چه عواملی و با چه سازوکاری برساننده سیاست خارجی غیردولتی ایران است؟" این پرسش بنیادین و محوری نوشته پیش‌روست که خوانشی تحلیلی از ژرفا و دامنه پیوندهای استراتژیک ایران با گروه‌های غیردولتی در منطقه را نمایان می‌سازد. برای روشن ساختن این استراتژی ژئوپلیتیک، نوشته با برجسته ساختن نفرین جغرافیایی و ناامنی تاریخی پیوسته ایران به تشریح مفهوم بنیادی "تنهایی استراتژیک تاریخی ایران" می‌پردازد. از این دریچه، نوشته به پیوند دیرین تنهایی استراتژیک تاریخی با ژئوپلیتیک ایران اشاره دارد. در ادامه، تأثیر پیوسته چنین تنهایی استراتژیک تاریخی را بر سیاست خارجی غیردولتی برای مهار دشمنان منطقه‌ای ایران نشان می‌دهد. سرانجام، نوشته استدلال می‌کند که گرچه سیاست خارجی غیردولتی باعث حفظ یکپارچگی و امنیت ملی ایران شده است، اما کشور را در یک "مخمصه ژئوپلیتیک" مداوم به دام انداخته است.

واژه‌های کلیدی: تنهایی استراتژیک، سیاست خارجی غیردولتی، استراتژی ژئوپلیتیک، مخمصه ژئوپلیتیک، همتافته نه‌اجمی-تدافعی

## ۱. مقدمه

ژرفا و گستره‌ی روابط ایران با گروه‌های غیردولتی سیاسی-نظامی منطقه، در کنار موقعیت ژئواستراتژیک ایران و روابط خصمانه آمریکا با آن در دهه‌های گذشته موجب برآمدن نوشته‌های زیادی در مورد سیاست خارجی ایران گشته است. نوشته‌های موجود درباره و روابط استراتژیک ایران با گروه‌های غیردولتی سیاسی-نظامی را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد. دسته نخست بر گروه‌های سیاسی-نظامی در خاورمیانه تمرکز می‌کند و تنها به گونه‌ای غیرمستقیم و سطحی روابط آنان با ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف اصلی این دسته از نوشتارها نشان دادن بافتارهای و زمینه‌های سیاسی اقتصادی، کشمکش‌های درونی بر سر قدرت، فرایندهای تصمیم‌گیری و چیدمان‌های نهادی پنهان در هر کدام از گروه‌های غیردولتی است (Azani, 2010; Alagha, 2011; Levitt, 2015; Milton-Edwards and Farrell, 2010). دسته دوم دربردارنده نوشتارهایی در مورد سیاست خارجی ایران و به گونه‌ای ویژه در مورد روابط ایران با آمریکا است (Adib- Moghaddam, 2010; Ramazani, 2010; Ramazani, 2004; Parsi, 2007; Bill, 1989; Beeman, 2008; Pollack, 2005; Ehteshami, 1997). سومین دسته گروه‌های به اصطلاح تروریستی را مورد بررسی قرار داده و بدین ترتیب روابط ایران با گروه‌های غیردولتی را همچون روابطی تروریستی قلمداد می‌کنند (Gold and Diker, 2007; shay, 2005). مهم‌تر آن که روابط ایران با گروه‌های غیردولتی را به مثابه سرچشمه ناپایداری در خاورمیانه معرفی کرده و بر گفتمان ایران‌هراسی دامن می‌زنند. با این حال، بیشتر این نوشته‌ها درباره سیاست خارجی ایران، تحلیل‌های خود را بر پایه دو استدلال نهایی و بنیادین، و البته ضمنی، را می‌توان در بسیاری از نوشته‌های حاضر درباره سیاست منطقه‌ای ایران بنا کرده‌اند: خوانش "خطر پارسی" و خوانش "خطر شیعی".

## ۲. روش پژوهش

تحلیل پژوهش پیش رو بر روش روندپژوهی استوار است. روند به دگرگونی‌های منظم و پیوسته داده‌ها در بستر زمان گفته می‌شود. این روش نخستین بار توسط تئودور جی گوردن<sup>۱</sup> در میانه دهه ۱۹۹۰ بیان شد.<sup>۲</sup> در این روش، روند تحت تأثیر توالی رویدادها قرار می‌گیرد و منظور از رویدادها نیز، رخدادهای مهمی هستند که برآمدن آنها شاید در شکل‌گیری آینده نقش مهمی ایفا کند. بر این اساس، روندها زنجیره مستمر رویدادها هستند که هم وضعیت کنونی را مشخص می‌کنند و هم از موقعیت‌های احتمالی آینده خبر می‌دهند. روش تحلیل تأثیر روند برخلاف رویکردهای صرف تاریخی، تأثیر وقایع بی‌سابقه در آینده و احتمال تغییر روندها بر پایه رخدادهای جریان‌ساز را مد نظر قرار می‌دهد و از سوی دیگر صرفاً بر پایه پیش‌بینی‌های برخاسته از نظریات شخصی تحلیل‌گران بنا نشده است. در این میان تحلیل روند، به دلایل شکل‌گیری روند، پیشران‌های تأثیرگذار، پیامدهای روند، فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌رو و سرانجام سیاست‌های پیشنهادی می‌پردازد. روش مزبور متناسب‌ترین روش برای تجویزهای سیاستگذاری در مورد راه ابریشم نوین است. روندپژوهی به جهت‌دهی داده‌های خام، پردازش و شناخت روابط میان آنها اشاره دارد. مهم‌ترین این داده‌های خام رخدادها هستند که سوبه مقدماتی روندها را نشان می‌دهند. جای شگفتی نیست که مفهوم روند (تغییرات پیوسته و منظم داده‌ها در بستر زمان) با رویداد درهم تنیده است. به بیان دیگر معنای روند با ترتیب زمانی رخدادها همبسته خواهد بود. با این حال، ترتیب زمانی رخدادها باید از الگوی آشکاری با رابطه‌ای روشن و با قابلیت توجیه علی و معلولی پیروی کند تا روند خوانده شود. از این دیدگاه روندهای تأثیرگذار بر راه ابریشم نوین، به الگوی ذهنی ترتیب زمانی دسته‌ای از رخدادها و روابط علی میان آنان اشاره دارد.

1. Trend Impact Analysis

2. Theodore Jay Gordon

3. Gordon, T. (1994). Trend impact analysis. *Futures Research Methodology*, 1–21.

### ۳. چارچوب نظری

چارچوب پژوهش کتاب پیش‌رو بر خوانشی سه‌حوزه‌ای و سه‌سطحی از ژئوپلیتیک استوار است. ژئوپلیتیک در پی تحلیل تأثیرات جغرافیا بر سیاست است. ژئوپلیتیک دربارهٔ چگونگی تأثیر عوامل جغرافیایی بر روابط میان دولت‌ها و تلاش برای سلطهٔ جهانی بحث می‌کند. همچنین ژئوپلیتیک خوانش و کنش فضایی روابط بین‌الملل است، به‌گونه‌ای که سیاست جهانی، منطقه‌ای و محلی بعد ژئوپلیتیک داشته باشند. از این‌رو، ژئوپلیتیک قدرت، جغرافیا و نظم سلطهٔ جهانی را به هم پیوند می‌زند. چنین مجموعه‌ای از تهدیدها و فرصت‌ها، خود نیز دارای جنبه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. از این دیدگاه، نظریهٔ محی‌الدین مصباحی چارچوب نیرومندی را برای تکامل و پویایی راه ابریشم نوین فراهم می‌کند. این چارچوب، دیدگاه سه‌گانه‌ای از سیستم بین‌الملل را «با سه ساختار متمایز سیاسی - نظامی، هنجاری - اجتماعی و اقتصادی» ارائه می‌دهد.<sup>۳</sup> چنین چارچوبی از پیوند این سه ساختار با عوامل جغرافیایی نشان می‌دهد که ردپای ریشه‌ها و پیامدهای این کلان‌پروژه را می‌توان در سه حوزهٔ ژئوپلیتیک، ژئوکالچر و ژئواکونومی و در سه سطح "بین‌المللی"، "منطقه‌ای" و "داخلی" یافت. (جدول ۱). به این ترتیب، چارچوب نظری پیش‌رو نقش بزنگاه‌های مهم تاریخی، نیروها (داخلی/خارجی) و بازیگران (تصمیم‌گیران/نخبگان/نهادها) را نشان می‌دهد که نقشی کلیدی در مسیر راه ابریشم نوین بازی می‌کنند.

### ۴. یافته‌های پژوهش

#### ۴-۱. استراتژی ژئوپلیتیکی و سیاست خارجی غیردولتی ایران

هدف پایانی استراتژی ژئوپلیتیکی افزایش امنیت ملی و دستیابی به منافع ملی کشورهاست. چنین استراتژی به دو مفهوم استراتژی و ژئوپلیتیک اشاره دارد. از یک سو، استراتژی دربارهٔ اندیشیدن دربارهٔ چگونگی کاربرد زور است.

1. Foster, John B., The New Geopolitics of Empire, 57 Monthly Rev. 8 (2006), p.1.

2. Ibid. p. 164.

3. Mesbahi, Mohiaddin, Free and Confined: Iran and the International System. (Spring 2011). Iranian Review of Foreign Affairs, 5 (2): 9-34.

به گفته توماس فریدمن، استراتژی هنر آفرینش قدرت برای دستیابی به هدف بیشینه سیاسی از طریق کاربرد ابزار نظامی در دسترس است (Freedman, 1992). استراتژی اهداف سیاسی را با ابزار نظامی درهم می‌تند و آن‌گونه که کالین گری می‌گوید؛ محصول گفتگوی میان سیاست و قدرت نظامی است (Gray, 2004: 169). به بیان دیگر، استراتژی اهداف سیاسی را با ابزار نظامی سازگار می‌سازد. از سوی دیگر، ژئوپلیتیک بر چگونگی تاثیر فاکتورهای جغرافیایی بر روابط میان دولت‌ها و تلاش برای سلطه جهانی تمرکز کرده و بدین ترتیب ارتباط قدرت، جغرافیا و نظم جهانی را نشان می‌دهد (Foster, 2006: 1). ژئوپلیتیک خوانش و کنش فضایی روابط بین‌الملل است به گونه‌ای که سیاست جهانی، منطقه‌ای و محلی بعد ژئوپلیتیک داشته باشند (Gray, 2004: 164). از این‌رو، ژئوپلیتیک قدرت، جغرافیا و نظم-سلطه جهانی را بهم با پیوند می‌زند. نکته اینکه، ژئوپلیتیک از طریق پیوند زدن جغرافیای فیزیکی با کشمکش بر سر قدرت آبشخور تصورات و خوانش‌های استراتژیک نیز است. این خوانش‌ها نوبدبخش و الهام‌بخش استراتژی‌های ویژه‌ای را برای دولت‌مردان جهت افزایش قدرت و امنیت ملی فراهم می‌کند. در این میان استراتژی ژئوپلیتیکی ترکیب ملزومات استراتژیک با فاکتورهای ژئوپلیتیکی است. استراتژی ژئوپلیتیکی یک استراتژی ویژه‌ای است که از یک‌سو، توسط فاکتورهای ژئوپلیتیکی هدایت می‌شود و از دیگر سو، طرح‌های نظامی را برای دستیابی به اهداف سیاسی شکل می‌دهد. به بیان دیگر، گذشته از ریشه داشتن در مفاهیم استراتژی و ژئوپلیتیک، استراتژی ژئوپلیتیکی هم برخاسته از خوانش‌های ژئوپلیتیکی است و هم مکان جغرافیایی ویژه‌ای را هدف‌گذاری می‌کند. همچنین، استراتژی ژئوپلیتیکی می‌بایست مکان جغرافیایی ویژه‌ای را نشانه رود. از این منظر، استراتژی "مهار" مطروحه توسط جورج کنان در سال‌های آغازین جنگ سرد یک استراتژی ژئوپلیتیکی نیست چرا که استراتژی مهار شوروی "با کاربرد ماهرانه و هوشیارانه نیروی متقابل در یک رشته از نقاط جغرافیایی و سیاسی مرتب در حال تغییر" (Kennan, 1947) به مکان‌های جغرافیایی ویژه اشاره نمی‌کند. برعکس، نیکولاس اسپایکمن با تئوری 'ریملند' خود از استراتژی ژئوپلیتیکی دفاع می‌کند چرا که به مکان‌های جغرافیایی ویژه‌ای اشاره دارد: "هر کس که بر ریملند چیرگی یابد بر اوراسیا چیره است و هر کس که بر اوراسیا فرمانروایی کند سرنوشت

جهان را در دست دارد" (Spykeman, 1943). هم‌چون دیگر استراتژی‌ها، استراتژی ژئوپلیتیکی نیازمند کاربرد ابزار نظامی و حضور در مکان‌های جغرافیایی مشخص است. این حضور معمولاً درهم تنیده با گشایش پایگاه‌های نظامی و برپایی زنجیره‌ای از متحدین دولتی و غیردولتی است. استراتژی ژئوپلیتیکی ایران درهم تنیده با شبکه‌ای از هم‌پیمانان غیردولتی منطقه‌ای است. پس از جنگ دوم خلیج فارس ۲۰۰۳ و اشغال عراق توسط آمریکا، پیوندهای استراتژیک ایران با گروه‌های غیردولتی عمدتاً شیعه به سطحی رسید که در سال ۲۰۰۴ ملک عبدالله، پادشاه اردن، عبارتی بحث‌برانگیز را بیان داشت که هنوز بر دل ژئوپلیتیک خاورمیانه چیرگی دارد: هلال شیعی. وی ادعا کرد که «اگر احزاب و سیاستمداران حامی ایران بر حکومت نوپای عراقی چیرگی یابند، هلالی تحت سلطه‌ی جنبش‌ها و حکومت‌های شیعی و دربردارنده گستره‌ای از ایران تا به عراق، سوریه و لبنان شکل می‌گیرد که می‌تواند موازنه سنتی قدرت میان دو فرقه اصلی اسلام را تغییر داده و چالش‌های نوینی را برای منافع و هم‌پیمان‌های منطقه‌ای آمریکا ایجاد نماید» (Wright and Baker, 2004). از نگاه رهبران سنی عرب، هلال شیعی گرداگرد ستون روابط استراتژیک میان ایران و گروه‌های غیردولتی شیعه بنا گشته است. مهم‌تر اینکه، آنان ایدئولوژی انقلابی اسلامی-شیعی را به مثابه مهم‌ترین پیشران در پس شکل‌گیری هلال شیعی می‌بینند. از این‌رو، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ سرآغاز استراتژی ژئوپلیتیکی ایران خوانده می‌شود. چنین نگاهی اما از شناخت ریشه‌های این استراتژی در زمانه پیش از انقلاب اسلامی ناتوان است. گو اینکه ژرفا، گستره و گونه چنین پیوندهایی در ایران پیش‌انقلابی متفاوت بوده، در واقعیت اما پشتیبانی ایران از گروه‌های غیردولتی در میانه‌ی جنگ سرد آغاز شد. ایران پهلوی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ برای مهار رژیم پان‌عرب و مورد حمایت شوروی در عراق آغاز به پشتیبانی از کردهای عراقی به سرکردگی ملا مصطفی بارزانی کرد. با رهسپاری امام موسی صدر از تهران به صور، در جنوب لبنان، همزمان ایران پهلوی کوشید تا پیوندهایی استراتژیک با جامعه دورافتاده شیعیان لبنان برپا سازد. نکته مهم اینکه، جمهوری اسلامی ایران این استراتژی را اگرچه این بار با تاکید بر ایدئولوژی انقلابی شیعی در چهار دهه گذشته بکار برده است. در واقع، روابط استراتژیک ایران با کردهای عراق و شیعیان لبنان در دوران میانه جنگ سرد پیش‌درآمد "سیاست خارجی

غیردولتی " ایران در خاورمیانه بود. سیاست خارجی غیردولتی گونه‌ای ویژه از سیاست خارجی است که به دنبال ایجاد روابط استراتژیک با گروه‌ها و جنبش‌های سیاسی—نظامی است (Reisinezhad, 2018:3). چنین سیاستی بدین امر اشاره می‌کند که چگونه یک دولت روابط خود را از سازوکارها و فرآیندهایی ورای سیاست خارجی رسمی با یک گروه غیردولتی می‌سازد و مدیریت می‌کند (Reisinezhad, 2018:4). سیاست خارجی غیردولتی ایران که برای مهار تهدیدهای منطقه‌ای شکل گرفته بود بر رابطه با گروه‌ها و جنبش‌های سیاسی—نظامی در آسیای باختری استوار بوده است. این سیاست در میانه جنگ سرد برپا شد و تاکنون بنیان استراتژی ژئوپلیتیکی ایران بوده است. هم از این رو، تداوم سیاست خارجی غیردولتی ایران و پشتیبانی آن از گروه‌های سیاسی—نظامی منطقه برای بیش از شش دهه نشان‌دهنده این امر است که ریشه این چنین پیوندهای استراتژیک را می‌باید ورای ایدئولوژی اسلام انقلابی دید.

#### ۲-۴. بنیان‌های ژئوپلیتیکی و تنهایی استراتژیک ایران

پیشران بنیادین استراتژی ژئوپلیتیکی ایران برخاسته از "تنهایی استراتژیک تاریخی" ایران است. تنهایی استراتژیک، مفهومی که نخستین بار توسط محی‌الدین مصباحی بیان گشته اشاره به واقعیتی است که در آن «ایران چه آگاهانه و خودخواسته و چه ناخواسته و از روی ناچاری به گونه‌ای استراتژیک و استراتژیک تنهاست و محروم از هر گونه اتحادهایی معنادار و متصل به قدرت‌های بزرگ» (Mesbahi, 2011). تنهایی استراتژیک به این واقعیت تاریخی اشاره دارد که ایران در طراحی، کاربرد و پیشبرد استراتژی‌های خود و همچنین پایداری در برابر استراتژی‌های رقبا و دشمنان خود تنهاست. به بیان دیگر، تنهایی استراتژیک ایران اشاره به وضعیتی است که در آن ایران فاقد هر گونه اتحادی طبیعی با قدرتی بزرگ است؛ فقدان آن که با پیروزی انقلاب اسلامی، بحران گروگان‌گیری و در نهایت دفاعی خونین و طولانی در برابر عراق بیش از پیش تشدید گردید. دفاع در برابر هجوم عراق بعث که از حمایت هر دو ابرقدرت آمریکا و شوروی و متحدین‌شان برخوردار بود، به عنوان امری استثنایی در دوران جنگ سرد نشان‌دهنده تنهایی استراتژیک فزاینده ایران بود. از دهه ۱۹۹۰ میلادی نیز ایران به بهانه برنامه هسته‌ای و پشتیبانی

از گروه‌های غیردولتی هدف تحریم‌های آمریکا بوده و با روی کار آمدن ترامپ در کاخ سفید به بالاترین سطح رسید. در این میان، شهادت سپهد سلیمانی و تنهایی ایران در پاسخ دادن به آمریکا دگر بار نشان داد که تنهایی استراتژیک واقعیت موجود در سیاست خارجی ایران است. مصباحی به روشنی درگیری و درهم تنیدگی ژرف جمهوری اسلامی در نظام بین‌الملل را با تکیه بر مفهوم تنهایی استراتژیک دنبال می‌کند. با این حال، مفهوم تنهایی استراتژیک ویژگی مختص ایران انقلابی نبوده گو اینکه در چهار دهه اخیر بیش از پیش تشدید گشته است. فرمانروایان قاجار در سده نوزدهم میلادی بارها کوشیدند تا متحدانی استراتژیک را برای مهار خطراتی علیه یکپارچگی سرزمینی ایران بیابند. گاه چشم براه فرانسه در برابر روسیه بودند، گاه رو به سوی بریتانیا در برابر روسیه داشتند، زمانی چشم‌انتظاری یاری روسیه در برابر بریتانیا، و زمانی دیگر در آرزوی یاری آمریکا در برابر روسیه و بریتانیا بودند. فخر تنها پس از دست دادن سرزمین‌های ایرانی پهناور در قفقاز، آسیای میانه، خراسان و بلوچستان سرانجام دریافتند که ایران متحد استراتژیک ندارد. رضاشاه پهلوی نیز، علی‌رغم نفرتش از دودمان قاجار، از این منطق پیروی کرد. اما به زودی قربانی تلاش غیرمستقیمش در همدلی با آلمان نازی علیه روسیه و بریتانیا شد. شاه نیز خود به تجربه و یا گزینه تنهایی استراتژیک ایران را دریافته بود. برخلاف نگاه مرسوم به شاه هم‌چون عروسکی آمریکایی، شاه در زمانه پادشاهی خود هیچ‌گاه حمایت تضمین‌شده ایالات متحده از ایران را در صورت هجوم شوروی و یا یکی از هم‌پیمان‌های مسکو به ایران احساس نمی‌کرد. شاه کاملاً باور داشت که پشتیبانی آمریکا از ایران صادقانه و خالصانه نخواهد بود و در صورت حمله مستقیم، هیچ کشوری نمی‌تواند تضمین‌کننده یکپارچگی ملی ایران باشد مگر خود ایران. آن گونه که جورج آلن، سفیر ایالات متحده در واپسین سال‌های دهه ۱۹۴۰ میلادی به شاه جوان گفته بود: «آمریکا به خاطر ایران و برای نجات ایران هرگز با شوروی‌ها وارد جنگ نخواهد شد» (Parsi, 2007: 25). حتی توافقنامه دفاعی دوجانبه ایران و آمریکا در ۵ مارس ۱۹۵۹ نیز از نگرانی شاه نکاست. نه پیمان ۱۹۵۵ بغداد و نه وارث آن سنتو ۱۹۵۹، هیچ‌کدام تنهایی استراتژیک ایران را جبران نکردند. در سفر به مسکو در نوامبر ۱۹۷۴ شاه نگاه خود را به ناکارایی پیمان‌های منطقه‌ای بیان کرده و در پاسخ به سوطن روس‌ها به خرید روزافزون



ابزارهای نظامی از سوی ایران به برژنف گفت: «... می خواهید سوظن داشته باشید، می خواهید نداشته باشید، ولی حق ندارید از من بپرسید که چرا کشور خود را قوی می‌کنم. هیچ کس حق ندارد نسبت به این مسائل در کار کشور دیگر مداخله کند. میزان اسلحه و قدرتی که طرف احتیاج من است خودم می‌دانم و بس. برای چه این کار را می‌کنم هم نمی‌خواهم توضیح بدهم، چون کسی از من حق سوال ندارد. فقط یک تجربه بازگو می‌کنم و آن این است که سازمان‌های بین‌المللی نشان دادند که در هیچ موقعی به درد هیچ کس نخوردند. در پهلوی گوش و همسایگی خودمان اتفاق‌های مهمی افتاده است، چه جنگ اعراب و اسرائیل دو دفعه، چه جنگ قبرس دیدیم کسی به درد هیچ کس نخورد. آن کس که زد می‌زند و آن کس که خورد می‌خورد و همین! به همین جهت من میل ندارم از کسی کتک بخورم و اگر بر فرض کتکی بخورم و زورم نرسد مملکتی بر جای نمی‌گذارم که به درد مهاجم بخورد» (Alam, 1352/1973: 249-50). در اوج جنگ سرد، ایران توسط یکی از دو ابرقدرت شوروی و هم‌پیمان‌های منطقه‌ای آن در عراق و افغانستان و رژیم‌های پان‌عرب منطقه محاصره شده بود. دولت‌های نظامی محور پاکستان و ترکیه نیز بی‌ثبات بوده و شیخ‌نشین‌های عرب ناتوان. جای شگفتی نبود که شاه کشور را فاقد هر گونه متحدی "طبیعی" می‌دید و از این‌رو، احساس عدم‌امنیت می‌کرد. به علم گفته بود «فعالاً وضع ما بسیار خطرناک است زیرا دوشاخه گازانبر از دو طرف—مغرب عراق و مشرق افغانستان و بلوچستان—ما را در میان گرفته است» (Alam, 1349-1351/1971-1972: 259). در محاسبات ژئوپلیتیکی شاه نه روابط با آمریکا و نه پیمان‌های دفاعی منطقه‌ای تنهایی استراتژیک ایران را جبران نمی‌کردند. در چنین بزنگاه تاریخی بود که ایران پهلوی سیاست خارجی غیردولتی را در کردستان عراق و تا حدودی کمتر در جنوب لبنان برپا کرد تا تنهایی استراتژیک ایران و فقدان متحد استراتژیک تضمین‌شده برای کشور را جبران کند. شاه دریافته بود که در صورت نبود چنین پیوندهایی، عراق به کمک مصر و شوروی ادعای ارضی خود را در اروند و خوزستان عینیت می‌بخشد و منافع ایران در خلیج فارس و یکپارچگی سرزمینی آن را تهدید می‌کند. از این‌رو هدف شاه از پیوندهای استراتژیک با کردهای عراق و شیعیان لبنان دفاع از امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی کشور بود از طریق درگیری و زمین‌گیرکردن دشمن در ورای مرزهای ایران.

سیاست خارجی غیردولتی و استراتژی ژئوپلیتیکی ایران که در میانه جنگ سرد بنیان گذاشته شده بود از سوی رهبران ایران انقلابی نیز بکار برده شد، اگرچه این بار زیر نام "صدور انقلاب". ایران انقلابی به یکباره خود را در میان هم‌پیمانان دو ابر قدرت جنگ سرد محاصره دید. دفاع دلاورانه ولی خونین در برابر عراق دگر بار نشان داد که محاصرگی ایران پایدار است. حتی پس از جنگ نیز تحریم‌های امریکا تنهایی استراتژیک ایران را دوچندان ساخت. برای بیش از چهار دهه ایران فاقد هم‌پیمانی قابل اعتنا در مبارزه با آمریکا بوده است. جمهوری اسلامی نیز به سرعت به نتیجه‌ای بس مهم رسید که ایران برای نگهداشت امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی خود باید بر پیوندهای استراتژیک با گروه‌های غیردولتی سیاسی و نظامی تکیه کند. از این رو، ایران انقلابی استراتژی ژئوپلیتیکی خود را بر پایه این پیوندها استوار ساخته تا بر تنهایی استراتژیک خود چیرگی یابد. کوتاه اینکه، پیشران بنیادین در پس سیاست خارجی غیردولتی ایران تنهایی استراتژیک تاریخی است. به بیان دیگر، تکیه بر پیوندهای استراتژیک با گروه‌های غیردولتی نظامی و سیاسی نه برخاسته از سیاست "صدور انقلاب" بلکه برای جبران تنهایی استراتژیک ایران بوده است.

تنهایی استراتژیک پیامدی دیرپا برای سیاست منطقه‌ای و امنیت ملی ایران داشته است: دفاع از امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی و رای مرزهای خود. این امر ریشه در این منطق دارد که برای کشوری که دچار تنهایی استراتژیک است دفاع در نقطه صفر مرزی برابر خواهد بود با شکست. به بیان دیگر، تنهایی استراتژیک تاریخی ایران نشان‌دهنده این امر است که شکست خردکننده و تحقیر ملی پیامد دفاع در نقطه صفر مرزی خواهد بود. در چنین شرایطی، پیوندهای استراتژیک با گروه‌های غیردولتی—پیشمرگه‌های کرد عراقی در دوران پهلوی و شبه‌نظامیان شیعه در دوران جمهوری اسلامی—دارایی استراتژیک ایران در مهار تهدیدات منطقه‌ای و جهانی است. به سخن دیگر، حضور نیروهای ایرانی در منطقه تلاشی چشمگیر برای اعمال قدرت و رای مرزهای کشور جهت بازدارندگی تهدیدات و مهم‌تر از آن جبران تنهایی استراتژیک بوده است. از شاه تا جمهوری اسلامی، رهبران ایرانی با مشکلات همسان برآمده از تنهایی استراتژیک تاریخی ایران روبرو شده‌اند. و رای ایدئولوژی آنان چه سکولار و ناسیونالیست و چه مذهبی و اسلام‌گرا تنهایی

استراتژیک تاریخی مهم‌ترین پیشران سیاست خارجی ایران بوده و از این‌رو استراتژی ژئوپلیتیکی همسانی را از طریق برپایی و گسترش پیوندهای استراتژیک با گروه‌های غیردولتی برای نگهداشت امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی ایران در پیش گرفتند. کوتاه‌اینکه تنهایی استراتژیک تاریخی ایران مهم‌ترین پیشران برای شکل دادن سیاست منطقه‌ای ایران از طریق سیاست خارجی غیردولتی و بنیان استراتژی ژئوپلیتیکی ایران بوده است.

### ۳-۴. فروپاشی سرزمینی و محاصره‌شدگی نظامی

تنهایی استراتژیک تاریخی ایران ریشه در عدم امنیت تاریخی ایران دارد. ایران دیرین‌ترین ملت هنوز زنده تاریخ است. برخلاف بسیاری از کشورهای امروزی از جمله همه کشورهای همسایه و خاورمیانه، ایران ملت-تمدنی کهنسال بوده است. تمدنی با آگاهی تاریخی پیش از برآمدن مدرنیته و تکوین مفاهیم مدرن ملت. کشوری که برآمدن خود را در تاریخ با شاهنشاهی چند زبانی—دینی اعلان کرد. هم از این‌روست که هگل آغاز تاریخ را برپایی دولت شاهنشاهی هخامنشی بدست کوروش بزرگ می‌داند و ایرانیان را نخستین مردمان تاریخی برمی‌شمرد (Hegel, 1837). با این حال بیانی کوتاه از تاریخ دیرین ایران نمایانگر الگویی پایاست که تنهایی استراتژیک تاریخی آن را شکل داده است. از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشیان در ۳۳۰ پیش از میلاد سرنوشت ایران میان "اشغال" و "محاصره‌شدگی نظامی" در نوسان بوده است. پس از این رخداد ویرانگر ایران مجبور به در پیش گرفتن موضع دفاعی شد. قدرت‌های منطقه‌ای و یورش‌های بیابانگردان تهدیدی پایان‌ناپذیر برای امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی ایران بودند. تنها استثنا در این الگو بازمی‌گردد به دوران کوتاه نادرشاه (۱۷۴۷-۱۷۳۶) که ایران را موقتاً به هژمون منطقه‌ای تبدیل کرد. گذشته از این، در این بازه ۲۳۰۰ ساله جنگ‌های پایان‌ناپذیر با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی از توان ایران کاسته و کشور را ناتوان در مهار تهدیدات خطرناک اکثراً ناشناخته ساخت. فشارهای ژئوپلیتیکی پیوسته همچنین فرمانروایان ایرانی را دائماً گرفتار دفاع از کشور در برابر مهاجمین بیرونی کرد. جای شگفتی نیست که قدرت مرکزی در ایران همواره در معرض تهدیدات درونی و شورش‌های پایان‌ناپذیر بود. کوتاه‌اینکه ایران برای زمانی بیش از ۲۲ سده در محاصره و یا با اشغال نظامی ویرانگر و فروپاشی درونی روبرو بود.

ایران، این نخستین دولت تاریخ حضور خود را به عنوان قدرتی بزرگ در جهان باستان اعلان کرد. کوروش بزرگ شاهنشاهی هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) را بنیان گذارد و با تسخیر لیدیه و بابل بر قلمرویی گسترده از دره فرغانه و رود سند در خاور تا نوار غزه و تنگه بسفر در باختر فرمان راند. فرزند و جانشینش، کمبوجیه، مصر، لیبی خاور و نوبیه را در شمال سودان را تسخیر کرد. داریوش بزرگ نیز قلمرو ایران را به گسترده‌ترین دولت تاریخ رساند که بر سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا فرمان می‌راند؛ قلمرویی پهناور از بیابان لیبی و رودخانه دانوب در باختر تا کشمیر و فلات پامیر در خاور. فرمانروایی ایران بر جهان باستان آن روزگار برای بیش از دو سده تنها بر پیروزی‌های نظامی و کامیابی‌های سیاسی استوار نبود، بلکه مبتنی بر در پیش‌گرفتن سیاست مدارای دینی-فرهنگی بود که نخستین بار در منشور حقوق بشر کوروش بزرگ نمود یافته بود. چنین مدارای دینی-فرهنگی پیش‌درآمد نگاهی جهان‌شمول از حقوق بشر سده‌ها پیش از دوران مدرن بود و مشروعیت و مقبولیت فرمانروایی طولانی ایرانیان را اعتبار بخشید (Xenophon, 1997; Kuhrt, 2007; Briant, 2002). تنها برخی از دولت‌شهرهای یونانی آتن و اسپارت بودند که "صلح ایرانی" را به چالش می‌کشیدند. جنگ‌های ایران-یونان (۴۹۹ تا ۴۴۹ پیش از میلاد) به روند پیروزی‌های پی‌درپی نظامی ایرانیان پایان داد. شاهنشاهان ایرانی اما در پاسخ دست از رویارویی مستقیم نظامی کشیده و سیاست "تفرقه بینداز و فرمان بران" را برگزیدند. در میانه جنگ پلوپونزی (۴۳۱-۴۷۹ پیش از میلاد)، پشتیبانی ایران از اسپارت علیه آتن و گاه آتن علیه اسپارت استراتژی بازدارندگی کارایی علیه خطر یونانی‌ها از طریق استراتژی "مهار دوجانبه" آتن و اسپارت بود که سرانجام به "صلح شاهانه" انجامید؛ صلحی که برتری ایران را در دریای اژه و مدیترانه به رسمیت شناخت (Hinz, 1979; Koch, 1992; Holland, 2005). تمرکز بر دولت‌شهرهای یونانی و مهم‌تر از آن شورش‌های پیاپی درون شاهنشاهی از توان ایران کاست. جای شگفتی نبود که نیرویی ناشناخته و تازه برآمده—مقدونی—که به ایران یورش آورده و شاهنشاهی هخامنشی را منقرض کرد. این نخستین اشغال ویرانگرانه ایران بود.

ایران برای بیش از یک سده زیر سلطه اسکندر و جانشینانش در آسیا، سلوکیان (۳۱۲ تا ۶۳ پیش از میلاد) بود. سرانجام اشکانیان (247 BC-224 AD)، خاندانی از بزرگان پارتی (یکی از سه قوم بسازنده ایرانیان در کنار مادها و پارس‌ها) توانستند ایران را از یوغ سلطه یونانی-مقدونی برهانند و بر قلمرویی از رود فرات تا کوه‌های هندوکش فرمان رانندند (Sarkhosh Curtis and Stewart, 2007). با این حال برای نزدیک به پنج سده ایران توسط امپراتوری روم در غرب و امپراتوری کوشان در شرق محاصره شده بود. این نخستین محاصره نظامی ایران در تاریخ بود. برخلاف هخامنشیان، اشکانیان هرگز از توان و اراده‌ی نیرومند برای رهبری منطقه برخوردار نبودند و توانایی تحمیل آن را نداشتند (Farrokh, 2007). جنگ‌های مهارناپذیر با کوچ‌نشینان شرقی و به‌ویژه لژیون‌های رومی کشور را در موقعیت دفاعی قرار داد (Rae, 2014; Sheldon, 2010; Graham, 2013). بدین ترتیب رقابت‌های ژئوپلیتیکی توان اشکانی را از میان برده و کشور را در معرض چالش‌های درونی قرار داد به گونه‌ای که سرانجام شاهنشاهی اشکانیان بدست شورش درونی پارس‌ها سرنگون شد.

سیاست دفاعی منطقه‌ای ایران ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) در طول دومین شاهنشاهی پارسی، که بر قلمرو وسیعی از کشمیر و میان‌رودان تا فرات و دریای سیاه حکومت می‌کرد تغییر نکرد (Daryae, 2014). گرچه پادشاهان ساسانی در شکست تهدیدهای منطقه‌ای موفق‌تر بودند (Elton, 2018; Canepa, 2010)، اما آنان نیز مانند پیشینیان اشکانی خود برای بیش از چهار سده توسط امپراتوری‌های روم و سپس بیزانس در غرب و هون‌ها و سپس خانان ترکان در شرق محاصره شدند. در این دوره، محاصره نظامی ایران شدیدتر شده بود چرا که در چندین مورد اتحادهایی استراتژیک بین بیزانس و ترک‌ها در راه‌اندازی حمله همزمان به قلمرو ایران وجود داشت (Maksymiuk, 2015; Dignas, 2007). جنگ‌های مداوم در جبهه شرقی و به ویژه غربی نیروهای نظامی ایران را تضعیف کرده و زمینه را برای نابودی دوم آن فراهم کرد (Pourshariati, 2017). برای دومین بار، نیرویی ناشناخته و تازه برآمده اعراب مسلمان ایران را فتح کرد.

تحت حکومت خلفای راشدین (۶۳۲-۶۶۱ میلادی) و به ویژه خلفای اموی (۶۷۴-۶۶۱ میلادی)، ایرانیان با خیزش‌های پی‌درپی، اما ناموفق سلطه نژادپرست عرب—بر خلاف پیام دین مبین اسلام مبنی بر برابری و برادری همه مسلمانان—را به چالش کشیدند (Zarrinkoub, 1975). تا آن که سرانجام به رهبری بهزادان پسر ونداد هرمز، ملقب به ابومسلم امویان را سرنگون کرده و عباسیان ایرانی شده را در سال ۷۵۰ میلادی جایگزین کردند. ایرانیان به آهستگی دولت‌های محلی خود را تأسیس کردند. با این حال، حملات ترکمانان کوچ‌نشین در سال ۱۰۴۰ میلادی احیای کامل ایران را به تعویق انداخت اما قدرت و جذبه فرهنگ و تمدن ایران دودمان‌های غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی را ایرانی کرد. در پایان نیروهای نظامی ناشناخته و تازه برآمده مغول و سپس تاتار در سه موج حملات ویرانگر—به رهبری چنگیزخان، هلاکوخان و تیمورلنگ—کشور را به کلی نابود کردند به گونه‌ای که ایران در دهه‌های تاریک میان اواسط سده ۱۲ تا اواخر سده ۱۵ گرفتار شد.

پس از سه سده ویرانی پایان ناپذیر، ایران سرانجام در زمان شاهنشاهی صفویه (۱۵۰۱-۱۷۵۶ میلادی) ظهوری دوباره در جهان داشت (Streusand, 2010; Newman, 2008). شاه اسماعیل اول (۱۵۰۱-۱۵۲۴ میلادی) وحدت دوباره کشور را ایجاد کرده و بر قلمرویی پهناور از فرات و ماورا قفقاز تا هندوکش و آموی فرمان راند. همچنین وی با رسمیت بخشیدن به اسلام شیعه دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی، هویت ملی ایران را بازسازی کرد. ظهور کشوری شیعی و نیرومند در غرب آسیا برای دیگر جوامع شیعی در منطقه به ویژه شیعیان آناتولی پیامدهایی بزرگ داشت. این امر اما از سوی دیگر به اتحاد قدرت‌های سنی امپراتوری عثمانی در غرب و خانات ازبک در شرق علیه ایران صفوی شد. ایران دگربار محاصره شد این بار اما بسیار شدیدتر چرا که رقابت ژئوپلیتیکی در آسیای بر رقابت ژئوکالچرال شیعی-سنی هم‌نهیست شده بود (Fragner, 2005). چنین محاصره سختی کشور را دوباره در موقعیت تدافعی قرار داده و باعث شد تا پادشاهان صفوی دائماً درگیر نبرد با قدرت‌های سنی در جبهه‌های غربی و شرقی شوند و بدین ترتیب کشور را مستعد شورش‌های داخلی قرار داد. سرانجام، شاهنشاهی صفوی بدست شورشیان ناشناخته و تازه برآمده سنی افغان در قندهار سرنگون شد (Mathee, 2011).

برای تقریباً یک سده، ایران در دام هرج و مرج افتاد تا آن گاه که نادرشاه (۱۷۳۶-۱۷۴۷ میلادی) برخاست. نادر این واپسین "فاتح آسیا" (Axworthy, 2010; Floor, 2009)، قدرت‌های سنی ترکان عثمانی و خانات ازبک را بارها قاطعانه درهم کوبید. اوج لشکرکشی‌های نظامی شکست‌ناپذیر نادر فتح دهلی، پایتخت امپراتوری مغولان کبیر هند بود. پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، این تنها زمانی بود که ایران هژمونی منطقه‌ای خود را دوباره بازیافت، هرچند که این بار کوتاه بود. با ترور نادر در ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷، تا زمان استقرار قاجار در اواخر سده هجدهم، هرج و مرج در همه جای ایران رواج یافت. یگانه استثنا دوره کوتاه فرمانروایی کریم خان زند (۱۷۵۱-۱۷۷۹ میلادی) بود که تنها برای دو دهه صلح را برای کشور به ارمغان آورد.

#### ۴-۴. تحقیر ملی و تکاپو برای قوی شدن

پس از ترور نادرشاه، محاصره ایران به آهستگی احیا شد. این بار اما این قدرت‌های غربی روسیه تزاری و بریتانیا بودند که کشور را محاصره کردند. در سال‌های آغازین فرمانروایی دودمان قاجار، روس‌ها کوشیدند تا برای جبران کمبود تاریخی در برخورداری از بندر آب گرم خود را به خلیج فارس برسانند. روسیه سرانجام سرزمین‌های تاریخی ایران در قفقاز را در جنگ‌های ایران-روسیه (۱۸۰۴-۱۸۱۳ و ۱۸۲۶-۱۸۲۸) فتح کرد. از آن زمان، توسعه‌طلبی روسیه برای همیشه کابوس ایرانیان شد. همزمان، بریتانیا تسخیر شبه‌قاره هند را به پایان رسانیده بود و دفاع از این گوهر مستعمرات امپراتوری بریتانیا، خط سیر رابطه تهران و لندن را تعیین کرد. لندن کاملاً از این واقعیت تاریخی و منطق جغرافیایی آگاه بود که تنها مسیر زمینی برای فتح هندوستان گذر از گردنه خیبر است، از این‌رو، با وسواس در امور داخلی ایران مداخله می‌کرد تا از ظهور "نادر دوم" جلوگیری کند. جای تعجب نیست هنگامی که تهران هرات را از شورشیان افغان پس گرفت، به جنوب ایران حمله کرده و ناصرالدین شاه را مجبور به واگذاری هرات و غرب افغانستان به امارات کابل مورد حمایت بریتانیا، در معاهده پاریس (۱۸۵۷) کردند. در واقع، نخستین برخورد ایران با سطح بین‌المللی سیاست جهانی با شکست‌های تحقیرآمیز به پایان رسید.

فرا تر از ناتوانی و ضعف آشکار ایران قجر، آنچه که در پس این شکست‌های پی‌درپی پنهان بود، رقابت ژئوپلیتیکی "بازی بزرگ" میان روسیه تزاری و امپراتوری بریتانیا در اوراسیا در سده نوزدهم بود. در حالی که روسیه نگران گسترش نفوذ لندن در امارات افغانستان و آسیای میانه بود، بریتانیا نیز قصد داشت با ایجاد کشوری تحت‌الحمایه در افغانستان و استفاده از کمربند ژئواستراتژیک حائل میان خانات خیوه در شرق تا امپراتوری عثمانی در غرب، از پیشروی مسکو به آسیای جنوبی جلوگیری کند. در میانه این کمربند اما ایران جای گرفته بود. از این‌رو، تلاش برای کنترل ایران سیر و سویه برخورد روسی-انگلیسی را تعیین کرده و ایران را به جبهه اصلی "بازی بزرگ" تبدیل کرد (Gebb, 1983: 130-132; Ewans, 2004; Becker, 2012: 61-80). برای یک سده، سایه بازی بزرگ بر دربار ایران سنگینی کرد و بدتر آن که ضرباتی خردکننده بر سیاست‌های منطقه‌ای و داخلی ایران وارد کرد. فرمانروایان قجر که قلمرو خود را در محاصره دو امپراطوری نیرومند می‌دیدند برای جلوگیری از تجزیه کامل ایران کوشیدند تا با دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی به مسکو و لندن موازنه‌ای شکننده ولی درعین حال ننگین میان این دو قدرت را دنبال کنند. بدین ترتیب تا پایان بازی بزرگ، ایران مجبور شد سرزمین‌هایی پهناور را در شمال شرقی قلمرو خود به روسیه و همچنین در شرق و جنوب‌شرقی به بریتانیا دهد. استقلال کامل ایران با از دست دادن متوالی سرزمین‌های تاریخی خود از میان رفته بود.

در میانه چنین روزهایی تاریک و شوم، ایران فاقد یک متحد استراتژیک در سیاست خارجی مستقل خود بود. مسکو و لندن هرگز حضور قدرت سوم از جمله فرانسه و آمریکا را در امور ایران نمی‌پذیرفتند. بدتر اینکه بریتانیا و روسیه سرانجام توافق کردند که رقابت بازی بزرگ میان خود را با پروتکل‌های "کمیسیون مرزی پامیر" در سال ۱۸۹۵ (Siegel, 2002; Sergeev, 2013) و سپس تقسیم قلمرو ایران به سه منطقه نفوذ در سال ۱۹۰۷ کنار گذاشته آن هم تنها برای جلوگیری از خطر روزافزون امپراتوری آلمان. به بیان دیگر، مرکز اتحاد نوین ضدآلمانی، روسی و انگلیسی نه در اروپای شرقی و غربی بلکه در ایران بود (Frankopan, 2016). این تحولات واقعیتهای تلخی را دگر بار به نخبگان ایرانی نشان داد که موازنه شکننده ولی فاجعه بار میان روسیه



و بریتانیا در دراز مدت موثر نخواهد بود به ویژه آنگاه که دشمنان ایران سودای کنار گذاشتن رقابت‌های میان خود علیه ایران را داشته باشند.

شکست‌ها و معاهدات تحقیرآمیز، به ویژه ترکمنچای و پاریس، غرور ملی کشور را خرد کرده بود. ناکامی در دفاع از کشور در برابر روسیه تزاری و امپراتوری بریتانیا و از دست دادن استان‌های آن سوی ارس و هرات موجب برآمدن "سردرد ژئوپلیتیکی" شدیدی برای کشور با "احساس عظمت" ریشه‌دار شد. احساس عظمت ایران که ریشه در حافظه جمعی زنده ایرانیان از شکوه گذشته کشورشان داشت انگیزه‌ای نیرومند را در آستانه دگرگونی‌های درونی برخاسته از مواجهه با غرب شکل داد. قشری از روشنفکران ایرانی، تحت تأثیر روشنگری اروپا، آغاز به جستجوی راهی برای رهایی کشور از تحقیر ملی برآمدند (Tabatabaie, 2007). پیش از این، سه دور اصلاحات بالا به پایین عباس میرزا، قائم‌مقام و امیرکبیر فرجامی نیک نیافته بود. با توجه به اینکه تجدیدنظر در تاریخ بر حافظه جمعی ملی تأثیر می‌نهد، این روشنفکران با برجسته‌سازی گذشته شکوهمند ایران کوشیدند تا خواسته‌ی مردمی را برای برپایی قدرت ملی در یک جامعه مدنی تازه ساخته‌شده شکل دهند تا کشور بتواند تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی را مهار کند. این تلاش‌ها باعث افزایش سربرآوردن احساسات ملی در ایران شده تا سرانجام به انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ منتهی شد. به بیان دیگر، سردرد ژئوپلیتیک همراه با احساس عظمت ملی به فشار داخلی و انقلاب آن هم به امید قوی‌شدن کشور برای مهار تهدیدات انجامید.

با این حال، فاجعه‌های بعدی گریبان‌گیر ایران شد: جنگ‌های جهانی اول و دوم. گرچه ایران در هر دوی این جنگ‌های مخرب بی‌طرفی خود را اعلام کرد، اما این کشور به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و میادین نفتی وسیع زیر ضرب امواج جنگ قرار گرفت. در جنگ جهانی اول، ایران به یک میدان اصلی نبرد در آسیا تبدیل شد که در آن روسیه تزاری و بریتانیا با ارتش عثمانی و ستون پنجم آلمان می‌جنگیدند. ضعف مفرط حکومت و نابسامانی کشور، مشروعیت خاندان قاجار را متزلزل کرده و زمینه را برای برآمدن رضاخان فراهم آورد. وی دودمان قاجار را

برانداخت و با نامیدن خود به عنوان شاه پهلوی کشور را متحد و امنیت ملی را برقرار ساخت. کمتر از یک ربع قرن، در ۱۹۴۲ (شهریور ۱۳۲۰)، ایران این بار به بهانه جلوگیری از ورود کشور به مدار آلمان نازی، توسط ارتش سرخ شوروی و نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا اشغال شد. دگربار، ایران توانست از سرنوشت مخرب تسخیر توسط بیگانگان بگریزد.

چنین الگوی مخربی پس از جنگ‌های جهانی نیز ادامه یافت. ایران پس از جنگ جهانی دوم دور دیگری از بی‌ثباتی را نیز تجربه کرد. در اوایل دهه ۵۰، جنبش ملی شدن نفت، به رهبری نخست وزیر محمد مصدق، با ملی کردن صنعت نفت به احیای حاکمیت ملی ایران برآمد. با این وجود، مبارزه ملی مصدق به سرنوشتی همسان دچار شد آن‌گاه که بریتانیا ایران را در خلیج فارس محاصره نظامی و تحریم کرد. سرانجام، کودتای سازمان یافته آمریکایی-انگلیسی در ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) حکومت دموکراتیک مصدق را سرنگون کرده و مبارزات دیرین ایرانیان را برای رهایی از زنجیر مداخلات قدرت‌های بزرگ درهم شکست (Kinzer, 2008). علی‌رغم تکاپوی مداوم برای قوی شدن جهت جلوگیری از تحقیر ملی، ایران به دلیل فقدان برخورداری از استراتژی ژئوپلیتیکی در منطقه قادر به مهار تهدیدهای منطقه‌ای و جهانی نشد.

#### ۵-۴. جنگ سرد و آغاز سیاست خارجی غیردولتی ایران

ایران سرانجام خود را از چنگ سرنوشت دیرینه یعنی نوسان میان فروپاشی دولت و محاصره نظامی رها ساخت. در میانه جنگ سرد فرصت برای چنین تحولی مهم سربرآورد. در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، ایران پهلوی همراه با متحد اصلی آمریکا در خاورمیانه شد. در این میان، نفوذ شوروی در منطقه در کنار افزایش موج پان‌عریسم، تهدیدهای خارجی علیه یکپارچگی سرزمینی ایران را تشدید کرد. این تهدیدها با کودتای جولای ۱۹۵۸ (تیر ۱۳۳۷) عراق به اوج خود رسید. کودتای عراق سلطنت غرب‌گرای هاشمی را سرنگون کرده و جمهوری پان‌عرب و متمایل به مسکو را در بغداد برپا ساخت؛ رویدادی که نقطه عطفی در استراتژی ژئوپلیتیکی منطقه‌ای ایران بود. عبدالکریم قاسم رهبر عراق نوین با ادعای سرزمینی بر استان نفت خیز خوزستان امنیت ملی ایران را تهدید کرد. در پاسخ شاه به ساواک دستور داد تا اتحادی استراتژیک با کردهای عراق که تحت سیاست‌های تبعیض نژادی بغداد قرار داشتند برقرار سازد.

با پشتیبانی کامل ایران، ملا مصطفی بارزانی، رهبر کردهای عراق، ماشین نظامی بغداد را به گل نشانده و تهدید عراق پان عرب را علیه یکپارچگی سرزمینی ایران و منافع آن در خلیج فارس دور کرد. برای بیش از ۱۵ سال رهبران عراق از قاسم و برادران عارف تا حسن البکر و صدام حسین نتوانستند شورش کردهای متحد ایران را سرکوب کنند. حمایت ایران تا زمان قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر که بغداد مجبور به پذیرش خواسته ایران مبنی بر به رسمیت شناختن خط تالوگ در اروندرود شد ادامه داشت. ایران همچنین از یک گروه غیردولتی دورتری نیز حمایت می کرد: شیعیان لبنان. در اواخر دهه ۵۰، سرهنگ مجتبی پاشایی رئیس اداره خاورمیانه ساواک، اظهار داشت که "برای جلوگیری از ریختن خون در خاک ایران، باید در سواحل شرقی مدیترانه با تهدید مبارزه و آن را مهار کنیم" (Reisinezhad, 2018:1). "این آغاز حمایت ایران از شیعیان لبنان بود. در واقع، بذر شبکه های شیعی ایرانی- لبنانی در میانه جنگ سرد کاشته شد (Reisinezhad, 2018:2). حمایت مستقیم و غیرمستقیم از کردهای عراق و تا حدودی شیعیان لبنان آغاز استراتژی ژئوپلیتیکی نوآورانه ایران به نام "سیاست خارجی غیردولتی" در خاورمیانه بود. ایران برای نخستین بار در درازنای تاریخ دیرین خود توانست از طریق سیاست خارجی موثر غیردولتی خود تهدیدهای منطقه ای را مهار کند. شاه در دوران فرمانروایی خود برای مهار دشمنان منطقه ای و تهدیدات ژئوکالچرال پان عربیسم و مارکسیسم به چنین استراتژی ژئوپلیتیکی پایبند بود. شگفت اینکه، ایران انقلابی سیاست خارجی غیردولتی ایران پهلوی را تغییر نداد و همچنان از گروه های غیردولتی نظامی و سیاسی — هر چند این بار بیشتر از حامیان غیردولتی اکثراً شیعی — در غرب آسیا پشتیبانی کرد. جمهوری اسلامی با گفتمان انقلابی خود توانست با راه اندازی، مدیریت و گسترش یک سیاست خارجی موفق غیردولتی چیدمان قدرت در حوزه ژئوکالچرال منطقه را متحول سازد. علی رغم تضاد شدید با سیاست غرب گرایانه شاه، جمهوری اسلامی از همان استراتژی ژئوپلیتیکی منسجم و پیچیده در منطقه سود جست. به بیان دیگر، سیاست خارجی غیردولتی ایران هم چون استراتژی ژئوپلیتیکی بنیادین این کشور با وجود ریشه های ایدئولوژیک برخاسته از تاریخ و جغرافیای ویژه ایران نیز بوده است. این واقعیت موید تداوم سیاست خارجی غیردولتی ایران با وجود انقلاب اسلامی بود.

## ۵. تجزیه و تحلیل پژوهش

### ۵-۱. عدم امنیت تاریخی و ذهنیت محاصره‌شدگی

فروپاشی پی‌درپی کشور و محاصره مداوم نظامی موجد "عدم امنیت تاریخی" دیرپای ایران شد. چنین ویژگی ریشه‌داری بر سیروسویه استراتژی‌ها و سیاست‌های کلان فرمانروایان ایران و خوانش آنان از امنیت ملی تاثیر گذاشته است به گونه‌ای که بیشتر اینان بر این باور بوده‌اند که کشور دارای مشکل امنیتی بس شدید و حاد است. از این‌رو، توسعه با "قوی شدن"، به‌ویژه قوی شدن در حوزه نظامی، برابر تلقی شده است. چنین ویژگی ژرف و ریشه‌داری نه تنها در حوزه سیاسی - نظامی، بلکه در حوزه‌های اقتصادی - توسعه‌ای و هنجاری - فرهنگی فرمانروایان ایرانی نیز مشهود بوده است. حتی چشم‌انداز شاه غرب‌گرا از مدرنیزاسیون با اسلوب غربی تفاوت معناداری داشت چرا که شاه گمان می‌کرد که مسیر مدرنیزاسیون ایران در درجه نخست باید از مسیر پیشرفت نظامی - «وجود ارتش نوسازی شده‌ای که به ایران پرستیژ و احترامی را که بدان نیاز داشته است دهد» - بگذرد و نه پیشرفت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی (Reisinezhad, 2018:329). با وجود اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که انقلاب سفید نام گرفت شاه برآن بود که «ایران برای دستیابی به ثبات و پیشرفت اقتصادی، نیاز به زمان و امنیت دارد» (Reisinezhad, 2018:331). در نگاه شاه این نیروی نظامی ایران و نه اقتصاد و فرهنگ آن بود که به کشور "امنیت پایدار" می‌بخشید. جمهوری اسلامی نیز با تأکید بر موفقیت‌های چشمگیر نظامی به عنوان یکی از فاکتورهای اصلی توسعه و قدرت ملی همین دیدگاه را کمابیش ادامه داده‌اند. جای شگفتی نیست که از پروژه‌های موشکی بومی هم‌چون اوج توسعه کشور رونمایی و ستایش می‌شود. کوتاه اینکه رهبران ایران بیشتر به نیروی نظامی متکی هستند تا اقتصاد. آنچه در زیر چنین الگوی پایدار و بادوامی پنهان است، عدم امنیت تاریخی ایران است.

فقدان امنیت تاریخی ایران هم‌چنین در روان‌شناسی سیاسی رهبران و نخبگان این کشور، به ویژه در برخورد با بیگانگان داشته است. این روان‌شناسی جمعی با برجسته‌سازی بدبینی، بیگانه‌هراسی و نظریه توطئه، فاقد عناصری ویژه در تسهیل تعامل با غیرایرانیان به ویژه قدرت‌های بزرگ است. شاه خود نیز از بدبینی به بیگانگان و انگاره‌هایشان گریزی نداشت. در کتابش پاسخ به

تاریخ نوشته بود «در دوران‌های انحطاط همواره حملات خارجی با همدستی‌های دانسته و یا نادانسته در داخل کشور همراه بوده و بیشتر این همدستی‌ها از خارج الهام و نظم یافته است» (Pahlavi:5-6). زمانی به کیسینجر گفته بود که «روشنفکران جهان را بدون اینکه جایگزینی برای آن بیابند، نابود خواهند کرد. آن‌ها هیچ برنامه‌ای ندارند، آن‌ها در رژیم‌های کمونیست خیابان پاک‌کن خواهند بود» (Reisinezhad,2018:23). شاه با پررنگ کردن پیوند طبیعی میان روشنفکران و کمونیست‌ها افزود «روشنفکران در سراسر جهان پیروز خواهند شد بدون ساختن جایی بهتر چرا که آن هنگام که جهان را نابود کنند، کمونیست‌ها آن را بدست خواهند گرفت» (Reisinezhad,2018:23). به بیان دیگر عدم اعتماد به بیگانگان و از سوی دیگر تاکید بر توهم توطئه و دیدن دست بیگانه در همه امور خود برخاسته از چنین عدم امنیت تاریخی است. از همین‌رو، این روان‌شناسی پیوند میان بیگانگان/ غیرایرانیان/ غیرمومنان بیرونی و اپوزیسیون/ روشنفکران/ منافقین درونی را برجسته و سپس "طبیعی" جلوه می‌دهد (Reisinezhad,2018:330). چنین بافتاری فرایند امنیتی کردن منتقدین و مخالفان داخلی را تسهیل می‌سازد، در حالی که موضع حاکمان ایران را کمابیش در برخورد با انتقادات، جنبش‌ها و شورش‌های داخلی تقویت می‌کند. به همین دلیل به چالش کشیدن سامان سیاسی مرکزی در کشوری با تجربه تاریخی فقدان امنیت تاریخی مداوم دشوار است.

## ۲-۵. نفرین جغرافیا

تجارب دیرین تاریخی ایده‌هایی درباره معنای جغرافیا را بر ساخته و تقویت می‌کنند (Gray, 2014:168). تأثیر تاریخی ویژگی‌های جغرافیایی به گفته فرنان برودل، موجد "دوره درازمدت" است که روندها و رفتارهای غیرتغییریافته را شکل می‌دهد (Lee,2012:2). کالین گری نیز به درستی می‌گوید که دوره درازمدت "یک ساختار، یک طرح معماری است که زمان آن را کمی تغییر می‌دهد" (Gray,2014:16). به بیان دیگر جغرافیا بر برآمدن الگوهای تاریخی تأثیری به سزا

دارد چرا که نکات ظریف جغرافیاییِ جوامع نیروهایی پایدار و بادوام و در عین حال غالباً ناپیدایی است که در درازمدت به تحولات تاریخی دامن می‌زنند.

از این دیدگاه، ویژگی‌های خاص جغرافیایی ایران بر تحولات تاریخی تأثیری چشمگیر داشته است. در سطحی ژرف‌تر، فقدان امنیت تاریخی مداوم ایران ریشه در ویژگی‌های خاص جغرافیایی آن دارد. ایران در قلب خاورمیانه بزرگ یا اویکومن گستره‌ای پهناور در میان نیل و آمودریا (وخش یا جیحون)، جای گرفته و خود را هم‌چون دژ خاور نزدیک می‌بیند. به گفته رابرت کاپلان، «همان‌گونه که خاورمیانه به عنوان شرق میانه چهارضلعی برای آفریقا-اوراسیا، یا همان جهان-جزیره است ایران نیز پیوندگاه جهانی خاورمیانه است. محور مکیندر به جای اینکه در استپ‌های آسیای مرکزی باشد، باید به سوی جنوب به فلات ایران نقل مکان کند» (Kaplan, 2012:15). به سخن دیگر ایران پیوندگاهی بس استراتژیک است که در دهانه سه پیوندگاه سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا و در میانه خلیج فارس و دریای کاسپین جای گرفته است. اگرچه جایگاه ژئواستراتژیک ایران به آن قدرتی پرتوان داده است، با این وجود، جغرافیا ایران را نفرین کرده است. ویژگی‌های خاص جغرافیا و تاریخ ایران به گونه‌ای در دوره درازمدت شکل گرفته که دفاع از یکپارچگی سرزمینی این کشور را دشوار نموده است. چنین ویژگی شامل دو عامل بنیادین " نزدیکی جغرافیایی به سرچشمه تهدیدات بین‌المللی " و " آسیب‌پذیری جغرافیایی " است (Reisinezhad, 2018:328).

نزدیکی ایران به سرچشمه خطرات بین‌المللی برای امنیت ملی و سیاست منطقه‌ای آن تأثیرگذار بوده است. پیش از برآمدن خطر شوروی این نزدیکی ایران به مرزهای روسیه تزاری و هندوستان بریتانیا بود که در کنار برخورداری از نفت ریشه تهدیدات این دو امپراطوری بزرگ را برای ایران آشکار ساختند. در حالی که روسیه تزاری تلاش خود را برای رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس انجام می‌داد بریتانیا بر آن بود که با گسترش قدرت نفوذ خود در ایران تهدیدات را از شبه‌قاره هند دور کند. پیش از آن امپراطوری عثمانی و خانات ازبک سرچشمه تهدید ایران بودند. این نگاه را می‌توان به دوران پیش از اسلام گسترانید آن‌گاه که امپراطوری روم و سپس بیزانس در

غرب و هیاطله و سپس ترکان در شرق سرچشمه خطر در نزدیکی ایران بودند. با تأسیس نظام کمونیستی شوروی تهدید تاریخی روسی دوچندان شدت گرفت، در حالی که برآمدن جنگ سرد به ورود یک ابرقدرت تازه وارد—ایالات متحده آمریکا—در خلیج فارس به جای نیروهای بریتانیایی انجامید. در همین زمینه بود که شاه استدلال کرد «ما ناچاریم در زمره کشورهای نزدیک به غرب به حساب آییم چون هیچ وقت نمی‌توانیم از شوروی اطمینان قلبی حاصل کنیم» (Alam, 1352/1973:128). این بدان معنا بود که نزدیکی شاه به آمریکا بیشتر در واقعیات ژئوپلیتیکی نهفته بود تا نگاه غرب‌گرایش. در واقع شاه خود به خوبی از نزدیکی جغرافیایی ایران به سرچشمه تهدید آگاه بود. یکبار گفته بود که «ما در ناحیه ژئوپلیتیکی خاصی زندگی می‌کنیم زیرا روسیه همیشه در رویای قدیمی خود برای دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس به سر می‌برد» (Reisinezhad, 2018:321). در زمانی دیگر به آمریکایی‌ها توضیح داده بود که «علت وجودی ایران برای آمریکا این است که با روس‌ها مبارزه کند» (Alam, 1347-1348/1968: 93). در سال‌های بعدتر، انقلاب اسلامی بحران گروگان‌گیری و سپس آغاز جنگ ایران و عراق زمینه مناسبی را برای آمریکا فراهم آورد تا حضور نظامی خود را در خلیج فارس در قالب "دکترین کارتر" آغاز کند. نزدیکی ایران به منابع تهدید با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از میان رفت بلکه با افزایش حضور آمریکا در منطقه از طریق پایگاه‌های نظامی گسترده در عراق، افغانستان و کرانه جنوبی خلیج فارس تشدید شد و آمریکا به همسایه‌ی بلافصل ایران تبدیل شد. کوتاه اینکه، هم‌جواری ایران با سرچشمه تهدیدات بین‌المللی هنوز از میان نرفته و در عوض خطرات موجود در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای امنیت ملی کشور را تهدید می‌کند.

گذشته از این ایران از آسیب‌پذیری جغرافیایی رنج می‌برد به گونه‌ای که این کشور از مرزهای طبیعی دفاعی برخوردار نیست (Reisinezhad, 2018:327). ایران نه هم‌چون کشورهای از قبیل بریتانیا و یا آمریکا است که بواسطه دریاها و اقیانوس‌ها احاطه گشته باشد و نه هم‌چون کشورهای کوچک محصور در میان رشته‌کوه‌های بلند و تسخیرناپذیر مانند سوئیس. در واقع مرزهای ایران با خطوط دفاعی طبیعی همپوشانی ندارند. چنین ویژگی مهمی همراه با جایگاه ژئواستراتژیک ایران باعث تاخت و تاز بی‌پایان قبایل اقوام و ملل گوناگون از شرق و غرب به سوی فلات

ایران شده است. این تاخت و تاز پیوسته به فلات ایران خود بستری را برای نفرین جغرافیایی ایران آفریده است (Reisinezhad, 2018: 329). برای بیش از سه هزاره چندین کشور، قوم و قبیله ۲۳۲ بار و از هر جهتی به کشور حمله کردند (Hafeznia, 2006). به راستی که هیچ تمدن و قلمرویی هم چون ایران زیر تاخت و تاز دیگر اقوام و ملل نبوده است. نفرین جغرافیایی همراه با قلمرویی پهناور و مرزهایی غیرقابل کنترل، همگی ایران را هدفی برای هجوم آشوریان، یونانیان، اعراب مسلمان، مغولان، تاتارها، ترکها، ازبکها، پرتغالیها، روسها و انگلیسیها ساخت. با وجود سیاستهای دفاعی مداوم، ایران به طور وحشیانه‌ای توسط مقدونیان، اعراب، مغولان و تاتارها ویران شد. اگر خداوند کوهها یا اقیانوس‌هایی گرداگرد مرزهای ایران ساخته بود، فلات ایران سرزمینی چنین جذاب و جاذب برای این مهاجمان اکثراً نامتمدن نبود. این جلوه‌ی ناب از نفرین جغرافیا است.

جغرافیا همچنین به پیوندهای مرزهای فیزیکی و بینادهنی، به درهم‌تنیدگی مکان و هویت جمعی، نیز اشاره دارد. در طول تاریخ، نفرین جغرافیایی ایران با دو ویژگی منحصر به فرد این کشور دوچندان شده است: پارسی‌زبان بودن و شیعه‌بودن. ایران یگانه ملت پارسی‌زبان و تنها کشور شیعه است که در خاورمیانه بزرگ عربی-ترکی-سنی محاصره گشته است (Reisinezhad, 2018: 329). خاورمیانه بزرگ اسلامی بر دو ستون سنی عرب و ترک بنا شده است. علی‌رغم تسخیرهای ویرانگر متعدد، ایرانیان فرهنگ و تمدن ایرانی خود را از دست ندادند—به عنوان مثال، مصریان هویت باستانی خود را از دست داده و عرب شدند—و حتی مهاجمان مقدونی، عرب، ترک، مغول و تاتار را ایرانی کردند. ایرانیان همچنین با پذیرش و رسمیت‌بخشی اسلام شیعه دوازده امامی هویت خود را با دیگر مسلمانان عمدتاً عرب و ترک متمایز کردند. از زمان صفویه، گسترش اسلام شیعی با قدرت منطقه‌ای ایران گره خورده است. محصور گشتن در میان دریایی از اعراب و اهل تسنن ایران زمین را واجد این خصیصه‌ای بنیادین کرده است که چه آشکار و چه پنهان، بن‌مایه امنیت ملی و سیاست داخلی و خارجی نظام‌های حاکم بر آن بوده است. از این‌رو ایران پارسی‌زبان و شیعی‌مذهب هم‌چون تکه‌ای ناجور در منطقه نمایانده شده است. امری که نفرین جغرافیایی و به‌تبع آن تنهایی استراتژیک تاریخی ایران را تشدید کرده است.



### ۳-۵. خاورمیانه و مخمصه ژئوپلیتیک

از تابستان ۱۹۵۸ سیاست خارجی غیردولتی ایران بخشی از استراتژی ژئوپلیتیکی "مه‌ار" دشمنان بوده است (Reisinezhad, 2018: 318). در دهه‌های پس از انقلاب اسلامی، ایران روابط استراتژیک خود را با گروه‌های نظامی و جنبش‌های اکثراً شیعی گسترش داده تا بتواند استراتژی‌هایی مستقل از سیاست قدرت‌های بزرگ را در منطقه تدوین و عملیاتی کرده و از این‌رو، استقلال سیاست‌های منطقه‌ای خود و توان چالشی آن را برجسته کند. پیوندهای استراتژیک با گروه‌های غیردولتی در منطقه، در کنار برنامه استراتژیک ملی موشکی، ستون‌های مرکزی سیاست دفاعی ایران در منطقه است. در واقع از دید دشمنان و رقبای منطقه‌ای ایران سیاست خارجی غیردولتی این کشور سرمایه‌ی اصلی ایران است. گذشته از این سیاست خارجی غیردولتی ایران ابزاری اساسی برای مشروعیت‌بخشی به نقش منطقه‌ای آن در منطقه است. رهبران ایران به نیکی دریافته‌اند که نقش یک کشور همچو آرز قدرت آن است که همسایگانش با شناسایی مشروعیت منافعش به آن کشور اعطای کنند (Doran, 1971). به بیان دیگر نقش منطقه‌ای تنها از طریق پذیرش خواسته یا ناخواسته قدرت یک کشور از سوی همسایگانش برمی‌خیزد. مشکل اساسی اما در اینجا است که قدرت منطقه‌ای ایران انقلابی توسط همسایگان آن پذیرفته نشده و امری که شکاف و اگرایی‌های میان قدرت فعلی ایران و نقش منطقه‌ای را که خواستار آن است افزایش داده است. در این شرایط، ایران بیش از پیش بر روی پیوندهای استراتژیک خود با گروه‌های غیردولتی سرمایه‌گذاری می‌کند. به عبارت دیگر، هرچه ایران انقلابی دورتر از فرایند تصمیم‌گیری سیاست‌های منطقه‌ای دور نگه داشته شود، ایران همانقدر بیشتر به سیاست خارجی غیردولتی خود توسل می‌جوید. بنابراین چنین استراتژی ژئوپلیتیکی ویژه ابزاری حیاتی برای تحت فشار قرار دادن کشورهای منطقه برای پذیرش و اعطای نقش اصلی منطقه‌ای به ایران است. با این حال، سیاست خارجی غیردولتی ایران ناخواسته تنش‌های منطقه‌ای را تشدید کرده است. یک دلیل ریشه در این واقعیت دارد که خاورمیانه مدرن هنوز فاقد نهاد یا پیمان امنیتی چندجانبه‌ی قوی و فراگیر است. این منطقه که نمونه‌ای کلاسیک از مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای<sup>۱</sup>

است (Buzan and Waver, 2003:28)، در کنار برخورداری از تنش‌های سیاسی و نظامی مداوم تاریخی و به تبع آن سطوح امنیت داخلی و منطقه‌ای مستقل فاقد نبود نهاد و پیمان جامع امنیتی است که همه کشورهای منطقه را دربرگیرد. از این‌رو، خاورمیانه مدرن از نظر ساختار تقریباً هم‌چون اروپای پیشاجنگ سرد است با این تفاوت که خاورمیانه درگیر دخالت بین‌المللی از سوی قدرت‌های بزرگ و همچنین برخورداری از نیروهای قلمروزدای نیرومند ژئوکالچرال مانند پان‌عربیسم و اسلام‌گرایی بوده است. خاورمیانه عربی پیامد توافقنامه سایکس پیکو ۱۹۱۶ و جنگ جهانی نخست بوده؛ بنابراین کشورهای منطقه—به جز ایران و ترکیه—کشورهایی پسااستعماری هستند که از نبود هویت دولتی، هویت ملی و هویت نظام سیاسی نیرومند و منسجم در رنج بوده‌اند. در چنین منطقه ژئواستراتژیکی که اکثر کشورها دچار ناامنی و حکومت نخبگان ناپایدار بوده رقابت‌های ایدئولوژیک، تقسیم‌بندی‌های مذهبی-قومی، سیاست‌های مخالف نفتی، اختلافات مرزی و کوشش برای دستیابی بر رهبری منطقه‌ای همگی پدید آورنده پویایی سیاست منطقه‌ای گرداگرد الگوهای ژرف، دیرپا و شدید "دشمنی-دوستی" مانند رقابت ترک-عرب-ایرانی و همچنین شیعه-سنی و اسلامی-یهودی شده است. پویایی‌های ناامنی منطقه‌ای چنان با دوام بوده به گونه‌ای که قدرت‌های بزرگ کنترل موثری بر منطقه ندارند. برعکس، سطح بین‌المللی خواسته یا ناخواسته الگوهای دشمنی منطقه‌ای را تعمیق بخشیده و امکان همکاری‌های منطقه‌ای را کاهش داده است. گذشته از این همکاری غیرسیاسی به ویژه اقتصادی در میان کشورهای منطقه بسیار کم است. در چنین منطقه‌ای با امور تنش‌زا در کنار نبود مبادلات تجاری درون منطقه‌ای آن پدیدآمدن نهاد دسته‌جمعی امنیتی امری نامحتمل به نظر می‌رسد چرا که امنیت جامع خود برخاسته است از هم‌نهشتی منافع به ویژه منافع اقتصادی و جمعی. در چنین منطقه‌ای معمای امنیت امری است همه جا حاضر به گونه‌ای که کنش‌های یک دولت بی‌آنکه در پی ایجاد خطر برای دیگر دولت‌ها باشد به پاسخ‌های تند دیگر دولت‌ها می‌انجامد که خود بر تنش می‌افزاید به گونه‌ای که اقدامات تدافعی به عنوان اقدامات تهاجمی مطرح می‌شود. از این‌رو در چنین مناطقی دولت‌ها بیش از پیش گرایش دارند که کنش‌ها و

تصمیمات خود را دفاعی و نیک‌خواهانه ببینند و در مقابل کنش‌ها و تصمیمات دیگر دولت‌ها را تهاجمی و بدخواهانه بخوانند (Jervis, 1976). جای شگفتی نیست که "امنیت" و "دشمن" کلمات کلیدی و خواست مشترک در خاورمیانه است. کوتاه اینکه چنین مجموعه امنیتی منطقه‌ای خود عدم‌امنیت کشورهای آن منطقه را برجسته‌تر ساخته و هم از این‌رو پیشرانی مهم و پایا در برانگیختن فرمانروایان ایرانی برای دفاع از امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی از طریق سیاست خارجی غیردولتی کشور بوده است.

در چنین وضعیتی ایران در یک "هم‌تافته تهاجمی-تدافعی" در منطقه گرفتار شده است (Reisinezhad, 2018:330). ایران برخوردار از تنهایی استراتژیک از نبود موانع جغرافیایی در رنج بوده به گونه‌ای که هرگز نتوانسته از قلمرو وسیع و مرزهای غیرقابل کنترل خود نقطه صفر مرزی و در خط مقدم دفاع کند (Reisinezhad, 2018:330). شکست نظامی ایران در هر دو جنگ چالداران ۱۵۱۴ و خرمشهر ۱۹۸۰—هر چند گذرا—ناتوانی دیرینه ایران را در حفاظت از مرزهای خود عیان ساخت. به بیان دیگر، نفرین جغرافیایی ایران و تنهایی استراتژیک آن در کنار نبود نهاد امنیت دسته‌جمعی جامع در منطقه ایران را واداشته تا از طریق آفرینش سیاست خارجی غیردولتی دفاع از یکپارچگی سرزمینی و استقلال ایران را ورای مرزهای ایران بجوید. این بدین معنی است که ایران فارغ از نوع نظام سیاسی یا ایدئولوژی آن مستعد اعمال قدرت در حوزه‌هایی ورای قلمرو خود است. با این حال، سیاست خارجی غیردولتی ایران - هم‌چون کوششی دیرینه برای استراتژی‌هایی "دفاعی" در ورای مرزهای خود - به عنوان استراتژی "تهاجمی" ایران در منطقه نمایانده و خوانده شده است. به سخن دیگر کوشش دولتی به گونه‌ای استراتژیک تنها برای ایستادگی در برابر نفرین جغرافیایی در کنار نبود هر گونه توافق امنیتی و یا نهاد امنیت جمعی منطقه‌ای، استراتژی‌های دفاعی ایران را بسان استراتژی‌های تهاجمی ترجمه کرده است. از این‌رو، تلاش‌های رهبران ایرانی هم در زمان شاه و هم در جمهوری اسلامی برای چیرگی بر نفرین جغرافیایی همگی هم‌چون گسترش‌طلبی "ایرانی" و/یا "شیعی" نمایانده شده و ایران را در دام هم‌تافته‌ای دفاعی—تهاجمی انداخته است: در حالی که ایران به دنبال مهار تهدیدهای بین‌المللی و منطقه‌ای و دفاع از یکپارچگی سرزمینی از طریق بنا کردن روابط

استراتژیک با گروه‌های غیردولتی بوده، کشورهای منطقه و نظام بین‌الملل سیاست خارجی غیردولتی ایران را هم‌چون استراتژی ژئوپلیتیکی هجومی خوانده‌اند. از این‌رو، مبارزه و مخالفت با سیاست خارجی غیردولتی ایران و آن چه که استراتژی‌های مهار ایران مانند مهار دوجانبه خوانده می‌شود از سوی رهبران ایران به عنوان عقب راندن از خاورمیانه و خطری برای امنیت ملی، استقلال و یکپارچگی سرزمینی دیده می‌شود که در نهایت به تغییر نظام و فروپاشی کشور ختم می‌گردد. این را می‌توان "مخمصه پایای ژئوپلیتیک"<sup>۲</sup> ایران خواند (Mesbahi, 2011). نفرین جغرافیایی ویژه ایران و عدم امنیت تاریخی—که در تنهایی استراتژیک آن نمایان شده‌است—همراه با فقدان نهادها و پیمان‌های امنیتی منطقه‌ای، سیاست خارجی غیردولتی ایران را تشدید کرده است. علی‌رغم مهار دشمنان، در درازمدت این استراتژی نمی‌تواند به تنهایی ضامن امنیت ملی ایران باشد. نخست، در پیش گرفتن نامحدود سیاست خارجی غیردولتی پیچیده در میانه خاورمیانه بحران‌زده به منابع مالی قابل اعتماد و قابل توجهی نیاز دارد. گرچه این استراتژی ژئوپلیتیکی در دور کردن تهدیدات از مرزهای ایران موفق عمل کرده، اما منابع مالی کشور را تضعیف کرده است. تحریم‌های ظالمانه آمریکا و سپس جنگ داخلی سوریه، همراه با تعمیق بحران اقتصادی-اجتماعی درونی برخاسته از سوءمدیریت و فساد، منابع مالی برای پیشبرد سیاست خارجی غیردولتی ایران را کم‌رنگ کرده است. مهم‌تر اینکه ایران قهرمان اصلی سیاست خارجی غیردولتی خود سپهد شهید قاسم سلیمانی را نیز از دست داد. همچنین، ایران از کمبود مهارت برای "ترجمه نفوذ" منطقه‌ای خود در رنج است. تهران علی‌رغم گسترش اهرم نظامی سیاسی خود در عراق، سوریه و لبنان هرگز توانایی خود را در نقد کردن آن به دستاوردهای اقتصادی نشان نداده‌اند. جای شگفتی نیست که بار امنیتی این مناطق را ایران بر دوش کشیده اما دیگر کشورها به ویژه ترکیه، از رابطه اقتصادی آن سودمند گشته‌اند. در این میان نکته اصلی اراده برای ترجمه نفوذ سیاسی خود به اهرم‌های اقتصادی و دستاوردهای مالی است؛ امری که به برآمدن ظرفیت استراتژیک این کشور می‌انجامد چرا که بدون ایجاد ظرفیت استراتژیک و با

---

1.Rollback

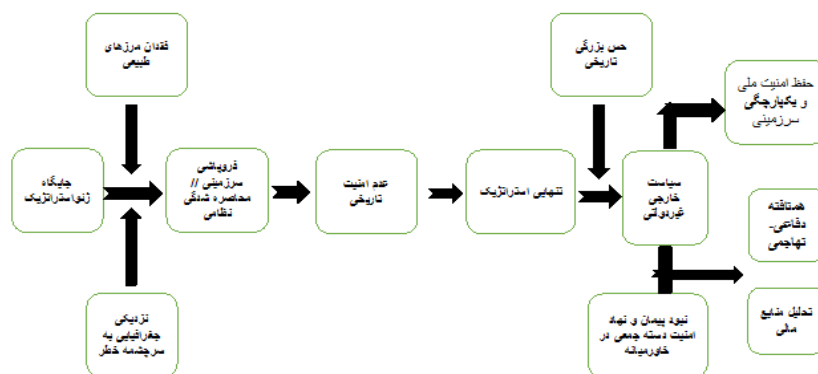
2.Durable Geopolitical Predicament

دوام ایران نمی‌تواند بازیگری باشد که بر روی ساختارها و نه درون آن‌ها کنش ورزد. از این رو، وضعیت اقتصادی کنونی ایران مقدمه کاهش تهدیدآمیز اعمال قدرت آن در منطقه است. دوم، سیاست خارجی غیردولتی ایران توسط غرب و دشمنان منطقه‌ای ایران شدیداً امنیتی شده به گونه‌ای که حمایت ایران از گروه‌های غیردولتی منطقه‌ای به‌ویژه حزب‌الله، حماس و حوثی‌های یمن آن را به‌عنوان به اصطلاح کشور "حامی تروریسم" و تهدیدی عمده برای صلح و امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای معرفی کرده است. در این میان برساختن و تقویت گفتمان "ایران‌هراسی" مظهر اصلی کمپین ضدایران است که توسط تل‌آویو، ریاض و کاخ سفید برای مهار قدرت در حال رشد ایران در منطقه اعمال شده است. مهم‌تر اینکه سیاست خارجی غیردولتی ایران باعث دوام، گستردگی و ژرفای چرخه هم‌تافته تهاجمی-تدافعی و به تبع آن مخمصه ژئوپلیتیکی ایران شده چرا که در منطقه‌ای بدون نهاد امنیتی جمعی جامع، اعمال قدرت دفاعی ایران و رای مرزهای خود بی‌درنگ هم‌چون اقداماتی گسترش‌طلبانه و بی‌ثبات‌کننده نمایان می‌شود. کوتاه اینکه اصرار بر مسیر فعلی سیاست خارجی غیردولتی ایران بدون در نظر داشتن ریشه‌های آن روند موازنه قوای جهانی و منطقه‌ای و عدم اهمیت به دیپلماسی اقتصادی ممکن است امنیت ملی و بقای آن را در درازمدت به خطر اندازد.

#### ۴-۵. چهارچوبی نوین برای تحلیل استراتژی ژئوپلیتیکی ایران

جغرافیای ویژه و عدم امنیت تاریخی ایران از مهم‌ترین عواملی بوده که گونه، سویه و گستره استراتژی ژئوپلیتیکی ایران را در آسیای غربی شکل داده است. جایگاه ژئواستراتژیک ایران، نزدیکی آن به سرچشمه خطر در درازنای تاریخ آسیب‌پذیری جغرافیایی آن و سرانجام فقدان مرزهای دفاعی طبیعی همگی دو سرنوشت اشغال ویرانگر و محاصره‌شدگی نظامی ایران را برای بیش از بیست و پنج سده شکل دادند. این واقعیت ریشه‌دار موجب برآمدن ساختار "دوره درازمدت" و سرانجام عدم امنیت تاریخی ایران شده است. پیامد پایانی این هم‌نهستی جغرافیایی-تاریخی ایران تنهایی استراتژیک تاریخی آن است. تنهایی استراتژیک تاریخی برای کشوری با حس بزرگی به انزوای ژئوپلیتیک نمی‌انجامد، بلکه برعکس به تکاپوی ایران برای درپیش گرفتن استراتژی ژئوپلیتیکی پویا—یعنی سیاست خارجی غیردولتی—برای مهار خطرات منطقه‌ای و

بین‌المللی علیه امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی انجامید. در واقع منطق جغرافیا و تاریخ این واقعیت را نشان می‌دهد که توان بازدارندگی ایران بر پایه اعمال قدرت و رای مرزهایش است (Reisinezhad, 2016). با این حال نبود نهاد و پیمان امنیتی در خاورمیانه استراتژی ژئوپلیتیکی ایران را ناتوان ساخته است. گرچه سیاست خارجی غیردولتی ایران در حفظ امنیت ملی ایران نسبتاً موفق عمل کرده است، این استراتژی اما منابع مالی ایران را ناتوان ساخته و مهم‌تر از آن ایران را در دام هم‌تافته دفاعی-امنیتی انداخته است. این مخمصه دیرپای ژئوپلیتیکی ایران است.



جغرافیا و تاریخ ویژه ایران موجب برآمدن مهم‌ترین ویژگی بنیادین سیاست خارجی ایران یعنی تنهایی استراتژیک تاریخی ایران و شکل‌گیری استراتژی ژئوپلیتیکی این کشور یعنی سیاست خارجی غیردولتی شده است. تاثیر جغرافیا و تاریخ اما بدین معنا نیست که این دو فاکتور نقشی تعیین‌گرا در شکل‌گیری استراتژی ژئوپلیتیکی بازی کرده‌اند. از این‌رو، باید نسبت استدلال یاد شده را با بحث نادرست "تعیین‌گرایی یا جبرگرایی" جغرافیایی و تاریخی برشمرد. تأکید بر تاثیر بیش از حد این دو عامل به نادیده گرفته شدن اختیار انسان و جایگاه تصمیمات آن انجامیده و راهی بیهوده به روی سرنوشت‌باوری باز می‌کند. علی‌رغم اهمیت بسزایشان، جغرافیا و تاریخ به هیچ‌وجه یگانه عوامل تعیین‌کننده رویکردهای دولت‌ها و رهبران در کاربرد نیروی نظامی، گزینش

## 1. Deterministic

ابزارهای دیپلماتیک و تدوین استراتژی‌های منطقه‌ای نیستند؛ چرا که این انسان‌ها هستند که تصمیم می‌گرفته و اقدام می‌کنند. موارد تاریخی زیادی هستند که در آنها انسان‌ها بر دستورات جغرافیا و الگوهای تاریخی چیره می‌گردند. با این حال، "در درازمدت آنان که هماهنگ با تأثیرات محیطی کنش می‌ورزند در قیاس با کسانی که علیه این تأثیرات مبارزه می‌کنند پیروز می‌شوند (Parker, 1982:121)". در واقع، جغرافیا و روندهای تاریخی با محدود کردن گزینه‌های رهبران یا برانگیزدن آنان به درپیش گرفتن و تدوین استراتژی‌ها بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر می‌نهد. از این رو، جغرافیا و تاریخ چارچوبی را برمی‌سازند که در آن استراتژی ژئوپلیتیکی دولت‌ها تدوین و اجرا می‌شود. آنها خطوطی که بر پایه آن کدام راه و مسیر قابل دستیابی و کدام یک نیست را نشان می‌دهند. به بیان دیگر، "هرچه بیشتر دل مشغول و درگیر رخدادهای جاری باشیم، اهمیت افراد و گزینش آنان بیشتر تلقی می‌شود. اما هر چه بیشتر در درازنای سده‌ها نگاه کنیم، جغرافیا نقشی مهم‌تر را ایفا می‌کند (Kaplan, 2012:28)". بنابراین برای تحلیل ژرف سیاست منطقه‌ای ایران، تعادل میان جغرافیا و تاریخ از یک سو و تصمیمات و کنش‌های افراد از دیگر سو مهم است. کوتاه اینکه، این جغرافیا و تاریخ هستند که گزینه‌ها و فرصت‌های پیش‌روی رهبران ایرانی را محدود (نه به گونه‌ای جبرگرایانه متعین) کرده و در شکل‌دهی به سیاست منطقه‌ای آن نقشی بسزا بازی می‌کنند.

## ۶. نتیجه‌گیری

بیش از نیم سده است که سیاست خارجی غیردولتی ایران بنیان استراتژی ژئوپلیتیکی این کشور در آسیای غربی برای مهار تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. برخلاف نگاه مسلط، این استراتژی ریشه در جغرافیای ویژه و تاریخ دیرین ایران دارد تا صرف ایدئولوژی انقلابی. نوشته پیش‌رو نشان داد که تنهایی استراتژیک ایران محصولی کاملاً تاریخی از ساختار دوره درازمدت جغرافیای ویژه آن است. نوشته همچنین توضیح داد که چگونه سیاست خارجی غیردولتی ایران، مخمسه ژئوپلیتیکی آن را تشدید کرده است. در این شرایط، همکاری منطقه‌ای در چندین حوزه، به ویژه فرایندهای حل تعارض برای سیاست منطقه‌ای ایران حیاتی و ضروری است. ایجاد نهاد

و یا پیمان امنیتی دو یا چندجانبه‌ی مسیر وابسته<sup>۱</sup> با کشورهای منطقه برای ثبات خاورمیانه بسیار مهم است. مسیر وابستگی به انعطاف‌پذیری استراتژیک کشورهای منطقه در همکاری‌های امنیتی و پرهیز از ذهنیت بازی با حاصل جمع صفر اشاره دارد. در این میان ایجاد نهاد امنیت دسته‌جمعی با تاکید بر اهمیت قدرت‌های سه‌گانه تهران-آنکارا-ریاض باعث کاهش رقابت ژئوپلیتیکی در منطقه می‌شود. گذشته از این، رهبران ایران باید مراقب "مرکز ثقل و گرانیگاه" تاریخی ایران باشند (Clausewitz, 2008). اینجا دگربار پیامدهای منطقی تنهایی استراتژیک تاریخی ایران را باید پیگیری کرد. گرچه این ویژگی بنیادین نیروی محرکه اصلی برای قدرت‌نمایی کشور در خارج از مرزهای آن بوده است، تنهایی استراتژیک گرانیگاه و عمق استراتژیک ایران را درون قلمرو آن قرار داده است. مصباحی با هوشیاری خاطر نشان می‌کند که بر پایه منطق تنهایی استراتژیک "کشوری که مرزهای آن خاکریز دفاعی آن است باید به درون خود تکیه کند" (Reisinezhad, 2018:327-328). "هیچ کشوری در درازنای تاریخ جهان هم‌چون ایران در معرض تاخت‌وتاز بیگانگان آن از همه مرزهای خود نبوده است. اهمیت بنیادین جایگاه مرز جیحون به عنوان خاکریز دفاعی در اساطیر کهن ایرانی بازتاب چنین نگاهی است. اتکا به درون نشان می‌دهد که بنیان امنیت ملی ایران بیش از آن که وابسته به اتحاد استراتژیک با قدرت‌های بزرگ یا بازیگران غیردولتی باشد بر "رابطه ملت-دولت" استوار است. به عبارت دیگر، در چنین سرزمینی کهن تنهایی استراتژیک ایران بنیان‌های درون‌زا و مستقل امنیت ملی ایران را نشان می‌دهد. از این رو، امنیت ملی ایران را در صورت گسست در رابطه دولت و ملت نمی‌توان با هم‌پیمانی با قدرتی بزرگ، گروه‌های غیردولتی نظامی منطقه‌ای و یا موشک، بمب و هواپیما نگاه داشت. این همه نشان‌دهنده این امر بنیادین است که سنجه منافع ملی کشور را باید در رابطه دولت و ملت ارزیابی کرد. در این میان پشتیبانی ملی و مشروعیت مردمی بهترین سرمایه برای کشوری است که مرزهای آن از نظر تاریخی مرزی خونین بوده است. این چنین واقعیتی بود که از سوی واپسین شاه ایران نادیده گرفته شد، اشتباهی سترگ که به انقلاب و از دست رفتن تخت طاووس برای



همیشه انجامید. قدرت‌های غربی و رهبران عرب منطقه همواره در رمزگشایی از انگیزه‌های ایران درباره سیاست منطقه‌ای آن مشکل داشته‌اند. شاه به دلیل نگرین جغرافیایی و فقدان امنیت تاریخی ایران، سیاست خارجی غیردولتی موثری را در میانه جنگ سرد در پیش گرفت. همان دل‌مشغولی‌های جغرافیایی و تاریخی پیشین همچنان در زیر استراتژی‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی در سوریه، عراق و لبنان قابل مشاهده است. از همین‌رو، برای رمزگشایی از سیاست منطقه‌ای ایران باید تاریخ و جغرافیای ویژه آن را درک کرد تا بتوان تلاش‌های دیرین رهبران این کشور را برای حل و فصل مسائل برآمده تنهایی استراتژیک تاریخی ایران دید. کوتاه اینکه بنیان‌های سیاست منطقه‌ای ایران را به روشنی نقشه بخوانید. جغرافیا و تاریخ گریزناپذیر است.

#### **۷. قدردانی**

نویسنده پژوهش از هیات تحریریه نشریه ژئوپلیتیک که با داوری دقیق، زمینه ارتقاء کیفی مقاله را فراهم آورده‌اند، تشکر و قدردانی می‌کند.

## References

1. Adib-Moghaddam, Arshin, *Iran in World Politics: The Question of the Islamic Republic*, Oxford University Press, November 9, (2010).
2. Alagha, J;(2011). *Hezbollah's Documents: From the 1985, Open Letter to the 2009 Manifesto*, Amsterdam University Press, April 15, (2011).
3. Alam, A (1993). *Yad'dashtha-ye Alam: Virayesh va Muqaddamah az Alinaqi Alikhani* [The Alam Diaries: Edited by Alinaqi Alikhani], Vol. I: 1347-1348/1968-1969 (Bethesda, MD: Iranbook, 1993). **[In Persian]**
4. Alam, A (1995). *Yad'dashtha-ye Alam: Virayesh va Muqaddamah az Alinaqi Alikhani* [The Alam Diaries: Edited by Alinaqi Alikhani], Vol. II: 1349-1351/1971-1972 (Bethesda, MD: Iranbook, 1995). **[In Persian]**
5. Alam, A (1995). *Yad'dashtha-ye Alam: Virayesh va Muqaddamah az Alinaqi Alikhani* [The Alam Diaries: Edited by Alinaqi Alikhani], Vol. III: 1352/1973 (Bethesda, MD: Iranbook, 1995). **[In Persian]**
6. Al-Balādhurī. F.AL.B (1916). *The Origins of the Islamic State: Translation with Annotations Geographic and Historic Notes of the Kitāb Futūh al-Buldān of al-Imām abu-l'Abbās Aḥmad ibn-Jābir al-Balādhuri*. 1. Translated by Philip Khuri Hitti. New York: Columbia University Press. **[In Persian]**
7. Axworthy, M (2010). *Sword of Persia: Nader Shah, from Tribal Warrior to Conquering Tyrant*, I.B. Tauris; 1 edition, 2010.
8. Azani, E (2009). *Hezbollah: The Story of the Party of God, from Revolution to Institutionalization*, Palgrave Macmillan, 2009.
9. Becker, S (2012). 'The 'great game': The history of an evocative phrase.' *Asian Affairs* 43.1, pp61-80.
10. Beeman, W (2008). *The Great Satan vs. the Mad Mullahs* (University of Chicago Press, April 15).
11. Bill, J (1089). *The Eagle and Lion* (Yale University Press, Reprint edition, September 10).
12. Briant, P(2002). *From Cyrus to Alexander*, Eisenbrauns.
13. Buzan, B; Waver, O (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Cambridge University Press, 4 Dec.
14. Canepa, M.P (2010). *The Two Eyes of the Earth: Art and Ritual of Kingship between Rome and Sasanian Iran*, University of California Press. 1 edition.
15. Clausewitz, C.V(2008). *On War*, translated by Michael Eliot Howard and Peter Paret, Princeton University Press; Reprint edition.
16. Dale, S.F (2010). *The Muslim Empires of the Ottomans, Safavids, and Mughals*. Cambridge University Press; 1 edition.
17. Dandamaev, M; Abdulkadyrovic (1989). *A Political History of The Achaemenid Empire* (translated by Willem Vogelsang).

18. Dandamaev, M; Abdulkadyrovic (1992). *Iranians in Achaemenid Babylonia*. Mazda Publishers in association with Bibliotheca Persica.
19. Daryaeae, T; Sasanian, P(2014). *The Rise and Fall of an Empire*, I.B. Tauris; 1 edition.
20. Dignas, B (2007). *Engelbert, Winter, Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge University Press, First Paper Back Edition edition.
21. Doran, C (1971). *The Politics of Assimilation: Hegemony and Its Aftermath*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
22. Ehteshami, A (1995). *After Khomeini: The Iranian Second Republic* Routledge, March 10.
23. Elton, H (2018). *The Roman Empire in Late Antiquity: A Political and Military History*, Cambridge University Press.
24. Ewans, M (2004). *The Great Game: Britain and Russia in Central Asia*. Edited, Routledge Curzon, Milton Park, England.
25. Farrokh, K (2007). *Shadows in the Desert: Ancient Persia at War*, Osprey Publishing; First Edition edition.
26. Floor, W (2009). *The Rise and Fall of Nader Shah: Dutch East India Company Reports, 1730-1747*, Mage Publishers.
27. Frankopan, P (2016). *The Silk Road: A New History of the World*, Vintage; Reprint edition.
28. Gebb, M (1983). 'Review: Anglo-Russian Rivalry in Central Asia, 1810-1895'. *UCLA Historical Journal*. 4: 130-132.
29. Gerard, M; Gen, M. G (1897). *Report on the Proceedings of the Pamir Boundary Commission*. Calcutta, Office of the Superintendent of Government Printing, India.
30. Gold, D; Diker, D (2007). *Iran, Hezbollah, Hamas, and Global Jihadi: A New Conflict Paradigm for the West* Jerusalem Center for Public Affairs, January 18.
31. Graham, D (2013). *Rome And Parthia: Power, Politics and Profit*, 1st Edition, CreateSpace Independent Publishing Platform; 1st edition.
32. Gray, C (2014). *Geoffrey Sloan, Geopolitics, Geography, and Strategy*, Routledge, January.
33. Hafeznia, M.R (2006). *A new Concept of the Heartland*, *Geopolitics Quarterly*, Volume 3, Issue 8, Pages 6-1. **[In Persian]**
34. Hafeznia, M.R; Ahmadypur, Z; Roumina, E (2008). *Transformation Pattern in the political Transition Period of the Revolutions Case Study: Islamic Revolution of Iran*, *Geopolitics Quarterly*. Volume 3, Issue 10. Pages 33-55. **[In Persian]**
35. Head, D (1992). *The Achaemenid Persian Army*, Montvert.
36. Hedrick, L (2007). *Xenophon's Cyrus the Great: The Arts of Leadership and War*, Truman Talley Books; Reprint edition.

37. Hinz, W (1979). *Darius und die Perser. Eine Kulturgeschichte der Achämeniden*, 2 Bde., Baden-Baden 1976 / 1979.
38. Holland, T (2005). *Persian Fire: The First World Empire and the Battle for the West*, Little, Brown.
39. Ingram, E (1984). *In Defence of British India: Great Britain in the Middle East, 1775-1842*. Frank Cass & Co, London.
40. Kaplan, R. D (2012). "The Revenge of Geography: What the Map Tells Us About Coming Conflicts and the Battle Against Fate," Random House; First Edition, September 11.
41. Kinzer, S (2008). *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*, Wiley; 2 edition.
42. Koch, H (1992). *So Says King Darius ... Life in the Persian Empire*, Saverne, Mainz 1992, Cultural History of the Ancient World; Vol. 55.
43. Kuhrt, A (2007). *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period*, Routledge.
44. Lee, R; Braudel, F (2012). *the Longue Duree, and World Systems Analysis*. Albany, NY: State University of New York Press.
45. Levitt, M (2015). *Hezbollah: The Global Footprint of Lebanon's Party of God* Georgetown University Press, April 9.
46. Mahmud, M (1999). *The Political Relations of Iran and Britain in the 19th Century [Ravabet-e Siasi-ye Iran va Engelestan]*, Eghbal Publisher. **[In Persian]**
47. Maksymiuk, K (2015). *Geography of Roman-Iranian wars military operations of Rome and Sasanian Iran*, UPH.
48. Matthee, R (2011). *Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan*, I.B. Tauris.
49. Mesbahi, M (2011). 'Free and Confined: Iran and the International System', *Iranian Review of Foreign Affairs*, 5 (2): 9-34.
50. Milton, E (2010). *Beverly and Stephen Farrell, Hamas Polity*, April 26.
51. Motaghi, E (2008). *Soft Geopolitics Interaction and Balance Case Study: Middle East in 2001-9*, *Geopolitics Quarterly*, Volume 4, Issue 11, Pages 8-35. **[In Persian]**
52. Newman, A (2008). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*, I.B. Tauris.
53. Parker, W. H (1982). *Mackinder: Geography as an Aid to Statecraft*, Oxford: Clarendon Press.
54. Parsi, T (2007). *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*, Yale University Press.
55. Plutarch (2000). *The Lives of the Noble Grecians and Romans*, Modern Library.
56. Pollack, K (2005). *The Persian Puzzle* Random House Trade Paperbacks, August 9.

57. Pourshariati, P (2017). *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, I.B. Tauris; Reprint edition.
58. Qassem, N (2010). Hezbollah, Saqi Books, April 1.
59. Rae, C; Leviathan, V.S (2014). *Behemoth: The Roman-Parthian Wars 66 BC-217 AD*, CreateSpace Independent Publishing Platform, July 8.
60. Ramazani, R (2010). Reactions on Iran's Foreign Policy, *Iranian Review of Foreign Affairs*, 1 (1).
61. Ramazani, R. (2004). Ideology and Pragmatism in Iran's Foreign Policy, *The Middle East Journal*, 58 (4).
62. Rawlinson, George, Parthia, Merkaba Press, (2017).
63. Reisinezhad, A (2018). *The Shah of Iran, the Iraqi Kurds and the Lebanese Shia*, Palgrave Macmillan.
64. Rousseu, D; Garcia-Retamero, R (2006). 'Estimating Threats: The Impact and Interaction of Identity and Power' in: *American Foreign Policy and the Politics of Fear*, Edited by Trevor Thrall and Jane Cramer, London: Routledge. pp. 16-39.
65. Rowe, W.C (2010). Chapter 4: The Wakhan Corridor – The endgame of The Great Game". In Alexander C. Diener and Joshua Hagen (eds.). *Borderlines and Borderlands: Political Oddities at the Edge of the Nation-state*. Rowman & Littlefield.
66. Sajjadpour, S.K; Amiri Mogahddam, R (2009). Geopolitical and the Legal Resolution of Iran-Iraq Border Disputes: Comprehensiveness and Integrity of 1975 Algeria Treaty, *Geopolitics Quarterly*, Volume 5, Issue 15. Pages 1-40. **[In Persian]**
67. Sariolghalam, M (2017). 'Nezam-e Beinolmelal va Geopolitik-e Jadid-e Khvarmianeh [International System and New Geopolitics of the Middle East]', *Pajoheshnameh Oloum-e Siasi*, pp. 101-139. **[In Persian]**
68. Sarkhosh Curtis, V; Stewart, S (2007). *The Age of the Parthians*, I.B. Tauris.
69. Sergeev, E (2013). *The Great Game, 1856-1907: Russo-British Relations in Central and East Asia*. Baltimore, MD, Johns Hopkins University Press.
70. Shay, S (2005). *The Axis of the Evil: Iran, Hizballah, and the Palestinian Terror*, Routledge, January 31.
71. Sheldon, R.M (2010). *Rome's Wars in Parthia: Blood in the Sand*, Vallentine Mitchell.
72. Siegel, J (2002). *Endgame: Britain, Russia and the Final Struggle for Central Asia*. I.B.Tauris, London.
73. Streusand, D (2010). *Islamic Gunpowder Empires: Ottomans, Safavids, and Mughals*, Routledge.
74. Tabatabaie, J (2007). *On Iran: The Theory of Constitutionalism in Iran [Taamoli bar Iran: Nazariye-e Hooumat-e Ghanoon]*, Minou-ye Kherad. **[In Persian]**

75. Thucydides (1974). History of the Peloponnesian War, Penguin; Revised edition.
76. Xenophon, C (1997). translated by Miller, Walter, Cambridge: Harvard University Press.
77. Yazdanpanah Dero, Q; Zaeri, B; Rahimi, R (2018). Geopolitical Factors of U.S Tendency to Form an Arabian Military Coalition in Persian Gulf and its Consequences on Iran's Security, Geopolitics Quarterly, Volume 14, Issue 50, Pages 83-108. **[In Persian]**
78. Zarrinkoub, A.H (1975). The Arab Conquest of Iran and its aftermath: in Cambridge History of Iran, Vol. 4, London. **[In Persian]**